

راه انقلاب سوسیالیستی در اتریش

فهرست

پیش‌گفتار

۱ - یک قیام موفقیت‌آمیز مستلزم چه عواملی است؟

قیام انقلابی در اتریش، یک رویا؟

موقعیت انقلابی به چه معناست؟

موقعیت و پیش‌وضعیت انقلابی از ۱۹۱۷

انقلابات و قیام‌ها بعد از ۱۹۵۰

کوشش‌های انقلابی، قیام‌ها و مبارزات مسلحانه در اروپا قبل از سال ۱۹۵۰

حزب مبارز انقلابی کمونیستی بمثابة پیشاهنگ و ستون فقرات جنبش انقلابی

تجدید نظر طلبی و کمبود ادامه تکامل تئوری انقلاب در کشورهای امپریالیستی از سالهای ۱۹۳۰

جبهه واحد کارگری پیگیرترین کارگران را متشکل و آنها را حول پیشاهنگ سازماندهی می‌کند

۲ - انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی در اتریش در قرن بیست و یکم

دو طبقه اصلی و دیگر بخش‌های جامعه ما تحلیل طبقاتی - ۱ (اجتماعی اقتصادی)

کدام جنبش‌ها قادرند به انقلاب منجر شوند؟ چه بخش‌هایی از جامعه را می‌توانند دربر گیرند؟

تحلیل طبقاتی ۲ (سیاسی)

بخش‌های مهم جامعه که پشتیبانی آنها را می‌توان برای جنبش توده‌ای بدست آورد

درباره اهمیت استراتژیک ایجاد جبهه واحد طبقه کارگر و امکان دستیابی به بخش وسیع‌تری از طبقه کارگر برای تدارک قیام

انقلابی

درباره جبهه اصلی مبارزه برای سرنگونی حاکمیت سرمایه‌داری

مبارزه علیه اتحادیه اروپا و رابطه آن با مبارزه برای انقلاب در اتریش

تسلط ایدئولوژیک بورژوازی را بشکنیم و ارگان‌های قدرت متقابل را بنا کنیم!

...موقعیت بعدی را بار دیگر از دست ندهیم!

پیش‌گفتار به چاپ اول ۲۰۰۷

در آغاز سال مبارزاتی ۲۰۰۷ که ما نودمین سالگرد انقلاب اکتبر را جشن می‌گیریم نشریه «دورنمای پرولتاریائی» همراه با یک شماره ویژه که مضمون آن توضیح شرایط و امکانات یک انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر در اتریش است، انتشار می‌یابد.

هدف ما از این نوشته نه ارایه یک توضیح کامل خط‌مشی و یا دستورالعمل و صورت‌برداری بلکه کوششی است که، جهت‌گیری خاصی ارایه دهد که در راستای آن تحلیل و بحث بعمل یابد. البته قدم‌های قابل تأمل دیگری نیز برای نزدیک شدن به دگرگونی انقلابی در اتریش وجود دارند.

امروزه تصور یک انقلاب در اتریش بسیار مشکل است، وظیفه این نوشته درست این است که از آن یک تصویر روشن ارایه دهد. در شرایط امروزی اندک انسان‌هایی بر این اعتقادند که یک دگرگونی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در اتریش ضروری و یا حتی امکان‌پذیر است. دقیقاً روی صحبت ما با همین افراد است و می‌خواهیم در باره شرایط و مبانی مبارزه مشترکمان با آن‌ها بحث و مجادله کنیم. کسی که تصویری از راه انقلاب و تغییر انقلابی نداشته باشد، چنین فردی همه چیز را به آینده موهومی حواله می‌دهد. ولی ما آن را به عنوان وظیفه مهمی در نظر می‌گیریم که انقلاب پرولتاریائی را از یک رویای مجرد به یک انگیزه واقعی برای عمل روزانه تبدیل کند. این چنین رویکردی نیروی محرکه مهمی برای انقلاب اکتبر و دیگر انقلابات پیروزمند قرن بیستم بود.

برنامه‌های زیادی از احزاب و سازمان‌های کمونیستی موجودند که در آن‌ها از یکطرف وضعیت حال را مشروحاً توضیح داده و یا اساس سرمایه‌داری امروز دقیقاً تحلیل می‌شود و از طرف دیگر نشان می‌دهند که جامعه بعد از انقلاب سوسیالیستی و پایان تغییرات بزرگ و سپس در جامعه بدون طبقات به چه شکلی در خواهد آمد. اما این که ما چگونه به سوسیالیسم برسیم به زحمت بررسی می‌شود.

آنچه که در این مقاله در برابر ما قرار دارد، مساله امکانات، عملی بودن، شرایط برای انجام انقلاب واقعی پرولتری، برای کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر است. همزمان کوشش می‌شود که تمامی این‌ها حتی‌الامکان مشخصاً بررسی شود و به فرمولبندی‌های عام بسنده نشود. امروز شرایط برای انقلاب سوسیالیستی در مقایسه با صد سال پیش آماده‌تر شده‌است. به عنوان مثال سطح آموزش توده‌های مردم و اقتصاد با برنامه کاملاً افزایش یافته است. (همزمان تحقیق آگاهانه مردم از بالا و رقابت بین گروه‌های انحصاری امپریالیستی بی‌اندازه بالا گرفته است). به همین خاطر ضروری است که افراد بیشتری خود را بطور علمی با انقلاب سوسیالیستی مشغول کنند؛ تا این نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی به زیاده‌دان تاریخ افکنده شود.

این نوشته ابتدا در بولتن بحث «عمل کمونیستی - مارکسیست لنینیست» (Komak - ml) در دو بخش در سالهای ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ منتشر شده و اعداد و تاریخ‌ها عمدتاً مربوط به این سال‌هاست. در بخش تکمیلی توضیحات جدیدی به آن اضافه و در جاهایی هم منطبق با بحث‌های درون سازمان کمی تغییر یافته و بخش مربوط به مبارزه طبقاتی در سال ۲۰۱۴ حذف شده است. در این ارتباط همچنین توسط «عمل کمونیستی - مارکسیست لنینیست» تزه‌ای: «راه بسوی کمونیسم - تزه‌ای درباره راه بسوی انقلاب پرولتاریائی و سوسیالیسم در اتریش» نوشته شده و در ماه مه ۲۰۰۵ به تصویب رسیده است که در نشریه «انقلاب پرولتاریائی شماره ۲۶» در بولتن تزه‌ای ما به چاپ رسیده‌است.

پیش‌گفتار به چاپ دوم ۲۰۱۸

بعد از ده سال انتشار «راه انقلاب سوسیالیستی در اتریش» در «انقلاب پرولتاریائی الف ۲۵» - ژانویه ۲۰۰۷، تصمیم گرفتیم چاپ جدیدی از آن منتشر کنیم، چون نسخه اول آن مدت‌ها بود که کمیاب شده بود. از آنجایی که علاقه به این نوشته، هنگام گفتگوهای تبلیغی و ترویجی و نیز حول میز اطلاعاتی همچنان وجود دارد، این شماره «انقلاب پرولتاریائی» (Proletarische Revolution) بار دیگر تجدید چاپ می‌شود.

ما این متن را بدون هیچ‌گونه تغییری باز تکثیر می‌کنیم، چون صحت مضمون‌های اصلی آن همانند گذشته پابرجاست، البته می‌توانستیم جاهایی از آن را تصحیح و به روز کنیم، به عنوان مثال مبحث «قیام...یک رویا؟». راجع به موقعیت آن زمان و ارایه اعداد و آمار، ما در این فاصله در جواب به پرسش‌های متعدد، موضعی عمیق و جداگانه تهیه کرده‌ایم که در «انقلاب پرولتاریائی» و دیگر جزوات «IA.RKP» آمده است (بعنوان مثال «تجاریبی از ایجاد حزب کمونیست انقلابی در اتریش» و یا «تزه‌ای در باره انقلاب کبیر فرهنگی» یا «گزارش سیاسی ۲۰۰۹ و ۲۰۱۶»). برای تهیه متنی کاملاً جدید و بکارگیری شناخت‌های تاکنون کسب شده، فعلاً وقت لازم را نداریم، هرچند که آن‌ها تغییری در خطوط اساسی متن حاضر نمی‌دهند.

برای یک قیام موفقیت‌آمیز به چه چیزی نیاز داریم

اگر می‌خواهیم یک قیام انقلابی را بمثابة قدم اول یک انقلاب سوسیالیستی موفقیت‌آمیز عملی سازیم به مصالح زیرین نیازمندیم:

- ارتش خلقی پرولتاریائی.
- کمیته‌های انقلابی اعتصاب در کارخانه‌های بزرگ، درحوزه‌های ترابری عمومی و - ارتباطی
- پایگاه‌های انقلابی در تمامی مراکز استان‌ها و در اغلب مراکز بخش‌ها
- فراکسیون‌های اتحادیه‌های کارگری، - شورای کارخانه، و خانه کارگری.
- سازمان‌های توده‌ای انقلابی در تمامی حوزه‌های مهم خلقی (زنان، جوانان، مهاجرین...)
- کمیته‌های توده‌ای انقلابی برای جواب به سخت‌ترین مشکلات مردمی، (... (بیکاری، نیازمندان به سرپناه، فاشیسم، نظامی-گرایی و جنگ، تخریب محیط زیست...))

بیش از همه اما نیاز به حزب مبارز کمونیستی انقلابی است که درون طبقه کارگر پایه داشته باشد، حزبی که تمامی اینها را سازماندهی و هدایت کند. بنظر می‌رسد راه رسیدن به این هدف بسیار سخت طولانی خواهد بود.

قیام انقلابی در اتریش؛ یک رویا؟

در حالی که در نیمه اول قرن بیستم در مناطق بزرگی از اروپا حاکمیت موجود به لرزه درآمده بود و در این چند دهه بارها مبارزه مسلحانه کارگران در نقاطی از اروپا صورت گرفته بود، وضعیت بعد از ۱۹۵۰ چندین دهه برای مدتی طولانی آشکارا تغییر یافت.

از سالهای ۱۹۵۰ طبقه کارگر هرچه بیشتر با نظام استثمارگری سرمایه‌داری آشتی داده شد. تن دادن بورژوازی به واگذاری امتیازات مادی هم در غرب و هم در شرق اروپا، منجر به آلوده شدن آگاهی پرولتاریا با سموم سوسیال دموکراسی و تجدید-نظرطلبی احزاب در گذشته کمونیستی، منجر شد.

اما اگر بورژوازی توانست به زحمت در سال‌های ۱۹۹۰ از امتیازات ایدئولوژیکی خود بهره برداری کند، یعنی نرخ ارزش اضافی را افزایش دهد، کاهش خدمات اجتماعی را سرعت بخشد و هزینه‌های مالی سرمایه‌گذاری‌های مورد علاقه خود (از تامین مکان‌های اقتصادی تا اعزام نیروهای نظامی) را افزایش دهد، طبقه کارگر بار دیگر آشکارا به میدان آمد و خواستار لغو (سازمان تجارت جهانی) WTO (اتحادیه اروپا) EU، (صندوق جهانی پول) IWF، (نشست سران هشت کشور صنعتی جهان) G8- (پیمان اتلانتیک شمالی) NATO و یا دیگر مذاکرات سران سرمایه انحصاری شد که بدون بکارگیری گسترده واحدهای نظامی سرمایه تا بستن ناحیه بزرگی از شهر- چون در غیر اینصورت استثمارگران و کارگزارانشان مورد حمله توده‌های خشمگین قرار گرفته و عقب رانده می‌شدند. در پنجاه سال گذشته حفاظت از چنین افراد اندکی در اروپا، مانند ابتدای قرن بیست و یکم پدیده‌ای کاملاً نادر بود و حاکمین چنین مورد نفرت و یا در معرض تهدید قرار نداشتند - اگر آن‌ها دستگاه سرکوب مجهزی در اختیار نمی‌داشتند.

در سال‌های گذشته بورژوازی امپریالیستی اتحادیه اروپا بطور وسیعی موفق شده‌است، توده‌های منتقد جنبش‌های انتقادی جهانی سازی را تضعیف کند. و یا با بکارگیری اسلحه و خشونت آشکار (بعنوان مثال در جنوا- ایتالیا سال ۲۰۰۲) و یا برگزاری کنفرانس سران در جاهای دور افتاده (بعنوان مثال Doha-دُها/قطر) و نیز از طریق ایجاد انشعاب درون جنبش (بعنوان مثال بمبی- Mumbai در سال ۲۰۰۴) آن را به شکست بکشاند.

ولی شورش جوانان در حومه شهرهای فرانسه، ۲۰۰۵ نشان داد که بهیچ‌وجه آرامش و صلح طبقاتی برنگشته است. با وجود اعلام رسمی < پایان شورش‌ها > توسط وزیر سرکوبگر سارکوزی (Sarkozy) در تابستان ۲۰۰۵ مبارزات رزمجویانه با دولت امپریالیستی ادامه دارد. هنوز برای ارگان‌های مسلح دولتی در اطراف شهر پاریس کمین گذاشته می‌شود، پلیس‌ها خلع سلاح می‌شوند و زیر ضرب قرار می‌گیرند و ماشین‌های و اونیفورم‌های آنها به آتش کشیده می‌شود...

(تذکر: بخصوص در این قسمت و همچنین در جاهای دیگر انتقادهای در سازمان وجود دارد بدین معنی که وضعیت در مجموع بسیار مثبت نشان داده شده‌است و به ضعف‌های آن اشاره‌ای نشده است.)

با وجود این ما امروز در اروپا ظاهراً فرسنگ‌ها از یک قیام انقلابی فاصله داریم.

اینکه در اروپا بیش از ۵۰ سال است که تقریباً هیچ انقلاب یا کوششی صورت نگرفته، بر افکار توده‌های مردم تاثیر گذاشته است. کارگران و توده‌های مردم آنچه را که بلافاصله در مقابل آن‌ها اتفاق می‌افتد را می‌بینند - در اتریش شکاندن خط راه آهن فدرال (ÖBB) و پست، خطر بظاهر فاشیسم، کاهش حقوق بازنشستگی و غیره - آن‌ها نگاهی به آینده ندارند. امروز، مانع اصلی جهت گسترش جنبش انقلابی بطور عام و ساختمان و تحکیم یک سازمان مبارز انقلابی پرولتاریائی (بر اساس مارکسیسم لنینیسم) در این واقعیت نهفته است که طبقه کارگر امیدی به انقلاب اجتماعی به رهبری طبقه کارگر ندارد. اعتقاد اساسی در مقابل سیستم سرمایه‌داری چنین است: < از ما کاری بر نمی‌آید >؛ در نتیجه جنبش‌های موجود در برابر < سرمایه‌داری تهاجمی > (Turbo)، علیه فاشیسم - در مجموع علیه بدتر شدن وضعیت موجود محدود مانده - ولی به ندرت به مبارزاتی برای بهبود و ایجاد نظم اجتماعی نوین فرا می‌رود. اگر نیروهای پیشرو طبقه کارگر آگاهانه کوشش نکنند این وضعیت را تغییر دهند و دید توده‌های مردم را با تحلیل علمی و ارایه دورنمای روشن، به امکان تغییرات انقلابی تمامی جامعه باز نکنند، عظیم‌ترین مبارزات خودبخودی بدون نتیجه خواهند ماند. فقط زمانی که کمونیست‌ها قادر گردند، راه عملی به سوسیالیسم را نشان دهند، آنگاه تمامی نظم استثمارگری (و نه عرصه‌های جداگانه و حاشیه‌ای) توسط توده‌های مردم زیر سوال قرار خواهد گرفت و سرنگون خواهد شد.

لنین در «چه باید کرد» بر این نکته تاکید می‌کند که طبقه کارگر نه تنها باید مبارزه طبقاتی انجام دهد (مبارزه مهمی که امروزه برای دفاع از دست‌آوردهای اجتماعی‌شان لازم است) طبقه کارگر همچنین نباید هیچ زمینه مبارزاتی را به بورژوازی بسپارد و باید با مبارزات سیاسی از آن‌ها تا کسب قدرت سیاسی استفاده کند. همچنین علم انقلابی باید نظام‌مند بکار گرفته شود تا متناسب با خواسته‌های آتی، استراتژی و تاکتیک جنبش را تکامل بخشد. برای این کار یک حزب کمونیست منسجم با رابطه آگانیکی با تمامی بخش‌های طبقه کارگر و تمامی بخش‌های توده‌های مردم ضروری است. طبقه کارگر و توده‌ها باید در مبارزه سیاسی رهبری شوند، زیرا مبارزه رزمجویانه علیه رژیم و دولت به دو دلیل ضروری است: اول اینکه طبقه کارگر از نظر سیاسی (واقضادی) سرکوب نشود و دوم اینکه کارگران بیاموزند وضعیت موجود را مورد سوال قرار دهند و برای تغییر آن کوشش کنند.

برای حزب کمونیست، تدارک انقلاب سوسیالیستی و اجرای آن بدین معنی است که قبل از هرچیز طبقه کارگر را رهبری و مساله قدرت سیاسی را مطرح و از سرمایه خلع قدرت کرده، از سرمایه‌داران خلع مالکیت نماید و ابزار تولید را اجتماعی کند.

کمونیست‌های انقلابی تصورات نسبتاً روشن و برنامه‌های معینی برای زمان بعد از کسب قدرت سیاسی و تجارب زیادی از انقلابات کشورهای مختلف دارند - که باید مورد توجه قرار گیرد، چه کارهای ویژه‌ای باید انجام پذیرد و چگونه از خرده-کاریهایی اجتناب گردد. ولی آنچه که به آن کم پرداخته شده‌است، سوالی است که دهه‌های طولانی مطرح می‌باشد و آن هم، چگونه و از چه راهی کسب قدرت انقلابی در یک کشور امپریالیستی قابل اجراء است. با در نظر داشت این که نمی‌توان هر شکلی از تغییر قهرآمیز دولت‌ها را انقلاب نامید. بخصوص تغییر فاشیسم به دموکراسی بورژوازی و یا از سرمایه‌داری بوروکراتیک نوع رویزیونیستی را به سرمایه‌داری انحصاری کلاسیک را نمی‌توان یک انقلاب اجتماعی نامید، هر چند که روبنای سیاسی بطور واضح تغییر یافته باشد.

انقلابات پیروزمند نمی‌توانند در هر زمان و به میل ما به بروز نمایند، بلکه برای آن شرایط معینی، یعنی موقعیت انقلابی ضروری است؛ برای اینکه یک کوشش انقلابی شانس واقعی برای موفقیت داشته باشد.

اگرما از یک موقعیت انقلابی صحبت می‌کنیم، عمدتاً وجه ذهنی آن، آگاهی سیاسی طبقه کارگر و توده‌های خلق مورد نظر ماست. چون شرایط مادی برای تغییر اجتماعی در اتریش بدون هیچ‌گونه بحثی مدتهاست موجود است. بطور ساده گفته باشیم دلایل زیادی برای سلب مالکیت از سرمایه و اجرای اقتصاد با برنامه، اجتماعی کردن کارخانگی و سرپرستی و تربیت کودکان، حقوق مساوی برای تمامی آنهایی که اینجا کار می‌کنند، وجود دارد... بنابراین باندازه کافی دلیل وجود دارد که از بورژوازی سلب اعتماد و قدرت شود و با نقشه‌ای کامل یک اقتصاد با برنامه تعیین و رفاه اجتماعی سازمان‌دهی شود - بدون طرد بیکاران، حداقل بگیران، زنان مجرد دارای کودک، مهاجرین،... برای منازل ارزان قیمت، حفظ محیط زیست، امور پزشکی و سرپرستی رایگان کودکان...

تجارب تاریخی در کشورهای امپریالیستی نشان داده‌اند که تنها نارضایتی از وضعیت مادی، بهیچ‌وجه کافی برای بلوغ شرایط انقلابی نیست.

موقعیت انقلابی به چه معناست؟

شرط اصلی برای انقلابی پیروزمند، وجود شرایط انقلابی است.

طبق گفته لنین، یکی از بزرگترین نظریه پردازان انقلاب، موقعیت انقلابی زمانی پدید می‌آید که از یک طرف طبقات استثمارگر دیگر بشکل سابق قادر نباشند حکومت کنند و از طرف دیگر طبقات و اقشار استثمار شونده و سرکوب شده خلق هم دیگر نخواهند تحت شرایط موجود، همانند گذشته زندگی کنند.

در مقاله «چپ روی» (۱۹۲۰) لنین موقعیت انقلابی را چنین توضیح می‌دهد: **«قانون اساسی که تمام انقلاب‌ها و از آن جمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آنرا تائید نموده‌اند از این قرار است: برای انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شونده و ستمکش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی‌برند و تغییر آن را طلب کنند. برای انقلاب ضروری است که استثمارکنندگان نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آن هنگامی که پایینی‌ها نظام کهنه را نخواهند و «بالایی‌ها» نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب می‌تواند پیروز گردد. این حقیقت را به بیان دیگر چنین می‌توان گفت: انقلاب بدون یک بحران عمومی ملی (که هم استثمار شونده‌گان و هم استثمارگران را در برگیرد) غیر ممکن است. لذا برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران (یا بهرحال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً به ضرورت انقلاب پی-برند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند. ثانیاً طبقات حاکمه به آنچنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده‌ترین توده‌ها را نیز به سیاست جلب نماید (علامت هر انقلاب واقعی آن است که عده نمایندگان قادر به مبارزه سیاسی در بین توده زحمتکش و ستمکش که تا آن زمان در رخوت بسر می‌برند بسرعت ده برابر و یا حتی صد برابر شود). و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون ممکن نماید.»** («چپ روی» آثار لنین جلد ۳، صفحه ۷۱ ف.) در هر دو وجه تکامل - در طرف حکومت‌کنندگان و نیز حکومت شونده‌گان - هم شکلی مادی وهم سیاسی وجود دارد، معذک و زنه آن متفاوت است: با بلوغ موقعیت انقلابی در طرف سرکوب‌کنندگان عواملی مادی بعنوان مثال: تناوب بحران اقتصادی، رقابت‌های درونی امپریالیست‌ها و جنگ‌های حاصل از آن تسلط دارد. این تا حدودی از طریق تصمیمات سیاسی بورژوازی تأثیر پذیر است.

البته تاریخ کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری در قرن بیستم نشان داده‌است که بورژوازی با کشیدن سود مافوق از کشورهای نومستعمراتی و ایجاد یک قشر ممتاز اشرافیت کارگری، این امکان را بدست آورده‌است تا بتواند در تکامل این روند مداخله نموده و وجه عینی آنرا «تصحیح» نماید. بعنوان مثال گرچه نمی‌تواند جلوگیری بحران (و بیکاری توده‌ای حاصل از آن، کاهش دستمزدها و غیره) باشد، ولی قادر است آن را (از نظر مکانی و زمانی) به تأخیر اندازد. فراتر از آن، بورژوازی آموخته است که چگونه از نفوذ خود درون طبقه کارگر هدفمند استفاده کند. او زمانی که سلطه خود را در خطر می‌بیند، دست به ابتکارات جدیدی می‌زند تا از تلاطم وضعیت انقلابی سالم بیرون آید. این می‌تواند بسته به شرایط، تقلیل ساعات کار و یا رفتن زیر قرضه دولتی سنگین، تخفیف بیکاری توده‌ای، تهاجم نظامی جهت منحرف کردن اذهان از مشکلات داخلی و یا یک کودتای فاشیستی برای سرکوب بخش آگاه طبقه کارگر باشد. در طرف دیگر سنگر، توده‌های سرکوب شده هستند - آنچه که به وضعیت مادی زندگی و نیز حقوق دموکراتیک و سیاسی آنها مربوط می‌شود - هرچه بیشتر به پیشرفت رشد آگاهی طبقه کارگر وابسته است، و اینکه این فعالیت‌ها تا چه میزان در رابطه تنگاتنگ با درجه تکامل آگاهی طبقاتی او قرار می‌گیرد. در این روند دقیقاً سویه سیاسی غالب است.

البته موقعیت انقلابی در سرمایه‌داری یک دوره تقریباً کوتاه خواهد بود، یک تلاقی تاریخی از دو روند تکاملی که به یکدیگر مربوطند، ولی بلاواسطه با هم در ارتباط نیستند. حکومت‌کنندگان قادر نیستند مثل سابق حکومت کنند ولی عصبان طبقه کارگر آنقدر گسترده نیست و یا پیشاهنگ سیاسی فاقد تجربه لازم است که توده‌های خلق را به یک انقلاب پرولتری رهنمون گرداند. یا حکومت‌کنندگان (اغلب بعد از نزاع‌های جناحی) شکل دولتشان را تغییر داده تا موقعیت انقلابی بدون استقاده سپری شود (بعنوان مثال اروپای شرقی ۱۹۹۰)، حال اگر کارگران و توده‌های مردم بدلیل شدت‌گیری جنبش به هیجان درآیند، حکومت‌کنندگان با تغییر تاکتیک به سازش با بخش‌های معینی تن در می‌دهند تا خشم توده‌ها را کاهش داده و اقتدار سیاسی خود را حفظ کنند (بعنوان مثال پاریس ۱۹۸۶).

وظیفه کمونیست‌هاست که قبل از پیدایش موقعیت انقلابی، تکامل اقتصادی و سیاسی در کشور خود (و در سطح بین‌المللی) را کاملاً دنبال کرده و آمادگی و فعالیت مبارزاتی طبقه کارگر و توده‌های خلق را بالا برند تا در صورت برآمد موقعیت انقلابی زمان دقیق آغاز به قیام و کسب قدرت سیاسی را تعیین و از آن استفاده کنند. اگر حزب کمونیست آمادگی نداشته باشد (یعنی: از نظر سازمانی تکامل لازم را نداشته و یا در طبقه کارگر و دیگر بخش‌های مهم خلق پایه توده‌ای نداشته باشد و یا این که دارای خط روشن سیاسی و نظامی برای انقلاب نباشد و غیره) موقعیت انقلابی از دست خواهد رفت و اگر هم در مناطقی از کشور به قیام‌های مسلحانه منجر شود ولی قدرت بورژوازی، دستگاه دولتی بطور گسترده سالم خواهد ماند (و یا اینکه می‌توان آنرا سریعاً ترمیم کرد) و موقعیت بدست آمده برای طبقه کارگر جهت تصرف قدرت سیاسی از بین خواهد رفت و فرصت کوتاه تاریخی قدرت‌گیری طبقه کارگر بی‌ثمر خواهد ماند. (ولی تصرف پیروزمند قدرت سیاسی بدین معنی نیست که این قدرت درازمدت در جنگ داخلی و در جنگ علیه مداخلات خارجیان پایدار بماند). این فرصت ولی قدم اولی است که قدرت انقلابی را هدفمند برای سرکوب بورژوازی و متحدینش مورد استفاده قرار دهد و از طرف دیگر برای عملی کردن تغییرات مهم انقلابی بکار گرفته شود تا پرولتاریای پیروزمند طیف گسترده‌ای از خلق را بطرف خود جلب کند.

(تذکر: به این قسمت و بخش‌های دیگر در سازمان انتقاد وجود دارد و ضروری است که هم <دلایل مادی> و نیز <امکانات مادی> مبارزاتی ما برای سوسیالیسم بطور مشروح توضیح داده شود تا انقلاب پرولتاریایی به یک اراده‌گرایی تقلیل نیابد، بلکه بمثابة حلقه اتصالی تاریخی قانونمند در تکامل انسانیت باشد.)

موقعیت انقلابی و موقعیت پیشا-انقلابی در اتریش از ۱۹۱۷

درصد سال گذشته در اتریش چندین دوره کوتاه امکان قدرت‌گیری پرولتاریا وجود داشته است. در حالی که ما در اینجا بدنبال تعیین زمان یک قیام موفقیت‌آمیز نیستیم: ۱۹۱۸/۱۹۱۹ مابین اوایل اعتصاب ژانویه، قیام کاتارو (Cattaro) و اواسط ۱۹۱۹ (کشتار انقلابیون توسط پلیس در کوچه هورل (Hörlgasse) در ناحیه نه وین، شکست جمهوری شوراهای مجارستان)، حکومت‌کنندگان نمی‌توانستند مثل سابق حکومت کنند. شاه در نوامبر ۱۹۱۸ کنارگیری می‌کند و در اغلب بخش‌های صنعتی حداقل در جاهایی، شوراهای کارگری قدرت را بدست می‌گیرند.

۱۹۲۷-۱۹۳۳ مابین اوایل ژوئیه ۱۹۲۷ (آتش سوزی کاخ دادگستری) و مارس ۱۹۳۳ (انحلال مجلس و ممنوعیت دسته‌های مدافع کارگری) حکومت‌کنندگان چنان تحت فشار طیف گسترده‌ای از جنبش کارگری بودند، که یک قیام سازماندهی شده مسلحانه قادر بود هر شکلی از دولت بورژوازی را کنار زده و دولتی کارگری را به قدرت برساند.

۱۹۳۳-۱۹۳۴: و بمدت یازده ماه تا فوریه ۱۹۳۴ دوره موقعیت پیشا-انقلابی ادامه داشت (تحت شرایط بسیار نامناسب برای طبقه کارگر)، چون بخش‌های معینی از طبقه کارگر علیرغم برخورد فاجعه‌آمیز فاشیست‌های اتریشی (Austrofascisten) و سیاست میان‌روی سوسیال‌دمکراسی خواستار و حامی پیشبرد یک روش انقلابی بودند و از آن پشتیبانی می‌کردند.

۱۹۴۵: از اواخر آوریل/ اوایل مه در قسمت‌های بزرگی از اتریش، عملاً دستگاه دولتی سرمایه وجود نداشت و بجای آن پایگاه‌های نظامی اداری قدرت‌های اشغالگر برقرار بود و همزمان حداقل در ابتدا در قسمت‌های صنعتی کمیته‌های آزادی بخش ضد فاشیستی، شکلی از خودمختاری اداری را نشان می‌دادند.

۱۹۵۰: اعتصابات توده‌ای، سپتامبر و اکتبر، آخرین کوششی بود که طبقه کارگر در اتریش نه تنها یک دولت معین را بلکه سیستم <همکاری اجتماعی> یعنی شکل خائنانانه حاکمیت همکاری طبقاتی اتحادیه‌های سوسیال‌دمکراسی با سرمایه را مورد سوال قرار داد. آنچه که بدون جواب می‌ماند این است که آیا اعتصاب اکثراً تماماً یک جنبش اقتصادی توده‌ای بود که در آن زمان امکان ارتقا به جنبشی سیاسی را نداشت - آن‌طوری که حزب مارکسیست-لنینیست اتریش (MLPÖ) بر اساس جو حاکم ضد کمونیستی آنرا ارزیابی می‌کرد.

روشن است که وضعیت سالهای ۱۹۳۴، ۱۹۴۵، ویا ۱۹۵۰ بسادگی با ۱۹۱۸ قابل مقایسه نبود. در هر حال برخورد رادیکال توده‌های کارگر در سالهای ۳۰، مابین ۱۹۲۰ و ۱۹۵۰ هرچه بیشتر کاهش یافت، از ۱۹۳۰ طبقه کارگر بطور چشمگیری به حالت دفاعی رانده شد. تنها در ۱۹۱۸/ ۱۹۱۹ هر دو شرط: که طبقه حاکم نتواند مثل سابق حکومت کند و بخش گسترده‌ای از طبقه کارگر هم نمی‌خواست مثل سابق به او حکومت شود (آگاهی انقلابی داشتند) موجود بود.

از طرف دیگر در تمامی این گرماه‌های تاریخ اتریش یک چیز مشترک وجود داشت و آن اینکه حزب انقلابی کمونیستی‌ای در رأس جنبش وجود نداشت. تا ۱۹۳۴ نیروهای رادیکال و بعضاً انقلابی سوسیال‌دمکراسی مبارزه کارگران را قهرمانانه رهبری

می‌کردند، ولی دارای انسجام لازم تئوریک و ایدئولوژیک نبوده و بیش از همه فاقد خط سیاسی و نظامی لازم برای کسب قدرت سیاسی بودند.

از دید تاریخی حزب کمونیست اتریش (KPÖ) در راستای مبارزات اواخر سالهای ۱۹۱۸ و بمثابه یک سازمان در ابتدا هیچگونه تجربه تشکیلاتی و رهبری مبارزاتی نداشت و تا سال ۱۹۳۴ موفق نشد به طور موثری در طبقه کارگر نفوذ کند و در مبارزات فوری هم هیچگونه نقشی در مبارزات مسلحانه نداشت، چون در دسته‌های «اتحاد دفاع» فقط سوسیال دموکرات‌ها سازماندهی شده بودند و حزب کمونیست اتریش فاقد نیروی نظامی بود. بعد از ۱۹۳۴ و در مبارزه علیه فاشیسم هیتلری نفوذ حزب چند برابر شد، ولی بدلیل فقدان خط سیاسی که در جنبش انترناسیونال کمونیستی از سال ۱۹۴۳ غالب شده بود (که می‌توان آنرا وسیله کمکی ضد فاشیستی-دمکراتیک ویا انحراف اکونومیستی نام نهاد) نتوانست از امکانات بدست آمده برای کسب قدرت سیاسی، نه در سال ۱۹۴۵ و نه در سال ۱۹۵۰ استفاده کند.

اگر ما خود را بر انقلاب در اتریش متمرکز کنیم، مطمئنا مهم است که مشخص کنیم، که اینجا - در مقایسه با همسایه گان و دیگر کشورهای اروپائی - حداقل در ۵۰ سال گذشته هیچ نشانی از وضعیت انقلابی دیده نمی‌شد. یک عامل عینی مهم دیگر این بود که <از نظر تاریخی و جغرافیائی در مقایسه با کشورهای مجاور زندگی > زندگی مناسبی برای بخش بزرگی از طبقه کارگر فراهم بود. همزمان <سیستم همکاری اجتماعی پایدار با تمامی تاثیراتش > بیش از ۵۰ سال <مانع بزرگی برای تکامل مبارزه طبقاتی در اتریش بود > و <با افزایش رفاه اجتماعی آگاهی طبقاتی هر چه بیشتر کاهش می‌یافت و اعتماد به نیروی خود طبقه کارگر تحلیل می‌رفت >. (تذکر بر نوشته درونی <چرا در اتریش حزب انقلابی طبقه کارگر موجود نیست؟ > - ۶ سوال - ۱۹۹۶)، در آنجا به دلایل دیگری هم اشاره شده است.)

انقلاب و قیام‌ها در اروپا بعد از ۱۹۵۰

حال ببینیم شرایط در دیگر کشورهای اروپایی چگونه بود که وضعیت انقلابی را تسهیل می‌کرد؟ اواسط سالهای ۱۹۶۰ در فرانسه و در میانه سالهای ۱۹۷۰ در پرتغال هزینه بالای نظامی برای جنگ‌های استعماری و همزمان فشار زیاد بر وضعیت زندگی طبقه کارگر باعث اعتلای مبارزات رهایی‌بخش ضد امپریالیستی و بعضا نوگرانی جنبش انقلابی کمونیستی منجر به ایجاد وضعیت انقلابی در این کشورها شد - بدون اینکه طبقه کارگر بتواند از آن بمعنای واقعی استفاده کند.

- تعرفه سرانه در انگلستان (۱۹۹۰) با وجود رزمندگی توده‌ای، نظم موجود را هیچگاه به مخاطره نیانداخت.

- در خارج از اروپا که قیام لس آنجلس ۱۹۹۲ هم جزو آن بود.

- حوالی سالهای ۱۹۹۰ عدم توان بوروکرات‌های بورژوا در کشورهای رویونیستی اروپای شرقی برای بالا بردن سطح زندگی توده‌های مردم باعث از هم‌پاشی این شکل حاکمیت سرمایه شد - بدون اینکه طبقه کارگر اصولا به‌طور فعال در این حوادث سیاسی شرکت داشته باشد.

- ۱۹۹۷ گروه‌های مسلح کارگری تحت رهبری کمیته‌های خلقی در بخش‌های از جنوب آلبانی موقتا قدرت را بدست گرفتند ولی این جنبش بجای اینکه قدرت دولتی نوینی را تثبیت کند، فرونشست چون نیروهای کمونیستی دچار فلج بوروکراتیک بوده و بعد از پایان حاکمیت‌شان کاملا روحیه خود را از دست داده بودند.

در مقایسه با کشورهای کم رشد یافته سرمایه‌داری و کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمراتی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، بورژوازی لازم نمی‌دید در کشورهای اروپائی از ۱۹۵۰ به این طرف با قدرت اسلحه به جنبش‌های اجتماعی - انقلابی برخورد نماید، چون این جنبش‌ها (و همچنین نطفه‌هایی از آن) چندان قوی و هدفمند نبودند. (در پرتغال نقشه کودتای نظامی فاشیستی برنامه ریزی شده توسط آمریکا در همان ابتدا با شکست روبرو شد.) از طرف دیگر حاکمین در نیمه دوم قرن بیستم برای جلوگیری از تشنج بیشتر اوضاع از بکارگیری اسلحه علیه جنبش‌های توده‌ای وحشت داشتند. آن‌ها بیشتر تمایل داشتند از پلیس کاملا مسلح و تربیت شده استفاده کنند و دیگر اینکه خشم و هیجان توده‌های برافروخته را از طریق نفوذ اشرافیت کارگری آرام کنند.

(البته بورژوازی مکرر و مسلحانه علیه انقلابیون و گروه‌های انقلابی عمل کرد و همانطور که آن‌ها مسلحانه علیه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی عمل می‌کنند - ولی این مطلب دیگری است؛ به عنوان مثال مبارزات مسلحانه در روسیه و رومانی ۱۹۹۱ نه بمعنای قیام‌های انقلابی، بلکه مبارزاتی مابین جناح‌های بورژوازی بودند.)

کوشش‌های انقلابی، قیام‌ها و مبارزات مسلحانه در اروپای قبل از سال ۱۹۵۰

انقلابات و کوشش‌های انقلابی همواره بدنبال جنگ‌های بزرگ رخ داده‌اند، بعد از ۱۹۱۸ و نیز بعد از ۱۹۴۵ دولت بورژوازی کاملا مضمحل شده بود و در بین مردم هیچ اعتمادی به حکومت‌کنندگان وجود نداشت. کسب قدرت موفقیت‌آمیز توسط نیروهای انقلابی زمانی امکان‌پذیر بود (ولی نه همیشه)، اگر در کنار جنبش‌های خودبخودی سازمان‌هایی هم وجود داشتند که تصرف قدرت را آگاهانه دنبال می‌کردند. بعد از ۱۹۱۸ مسأله این بود که نیروهای واقعی انقلابی که برای دیکتاتوری پرولتاری مبارزه می‌کردند، ابتدا می‌بایست یک سازمان جدید (حزب) بنا کنند و کادرهای حزبی تربیت می‌کردند. مستقیما به دنبال انقلاب اکتبر در

روسیه جمهوری های شورایی مجارستان و بایرن ۱۹۱۸/۱۹۱۹ برپا شدند و بدنبال آن چندین قیام تهاجمی تا سالهای ۱۹۳۰ بعنوان مثال در هامبورگ، منطقه رور (Ruhr)، روال (Reval)، آلمان میانی، آستورین (Austrien) صورت گرفت. قیام و مبارزات مسلحانه علیه فاشیسم خصایل دیگری داشتند (بعنوان مثال: دفاع در برابر کودتای کاپ، فوریه ۱۹۳۴، اسپانیا ۳۸-۱۹۳۶)، و نیز قیام و جنگ های خلقی علیه فاشیسم و سلطه بیگانه در سالهای ۱۹۴۰ (بعنوان مثال در شوروی و لهستان، یوگسلاوی، آلبانی، یونان، ایتالیا، فرانسه و غیره) تمامی این مبارزات حرارت و تحرک خود را به مجرد اینکه فاشیسم از میان رفت از دست دادند و سرمایه داران با کمال قدرت، دمکراسی بورژوازی را مورد حمایت قرار دادند - و همزمان با دمکراسی خلقی شدیداً مبارزه می شد. همچنین در پرتغال و اسپانیا هم در سالهای ۱۹۷۰ به مجرد اینکه دمکراسی بورژوازی تثبیت شد، نفوذ کمونیست ها بشدت کاهش یافت.

انقلابات اجتماعی در آلبانی و یوگسلاوی بعد از ۱۹۴۵ از درون جنبش های رهایی بخش ملی در برابر اشغال این کشورها توسط فاشیست های ایتالیایی و آلمانی انکشاف یافتند. طبقات حاکم با قدرت های اشغالگر متحد شدند (و یا همکاری کردند) و بعنوان خائن معرفی شدند، قادر نبودند یک دورنمای مقبول دمکراسی بورژوازی را توسعه دهند، بهمین دلیل احزاب کمونیست توانستند از نقش رهبری خود در مبارزات رهایی بخش ملی استفاده کرده و مبارزات مزبور را به سطح رهایی اجتماعی از قید سرمایه و زمینداران بزرگ تکامل بخشند.

دگرگونی در کشورهای تحت اشغال شوروی بعد از ۱۹۴۵ حالت ویژه ای را دارا بود چون احزاب کمونیست لازم نبود قدرت دولتی ضد خلقی را سرنگون سازند، بلکه <فقط> کافی بود توده های کارگر و خلق - را به برنامه های خود جلب کنند - آنها می توانستند خود را به دوستی دولت انقلابی شوروی (ارتش سرخ) متکی کنند. بدین لحاظ تکامل اوضاع در کشورهای اروپای شرقی بعد از ۱۹۴۵، مطابق با وضعیت بعد از پیروزی یک قیام انقلابی و زمان یک دگرگونی اجتماعی بعد از تصرف قدرت سیاسی بود (و بعد از پایان جنگ داخلی) - با این تفاوت که توده های مردم هنوز بسیج نشده بودند. در اینجا فرق بزرگی مابین قیام های انقلابی و خطر بزرگ برخورد بوروکراتیک به تغییرات اجتماعی موجود است. ویژگی دیگر این دگرگونی ها این بود که احزاب کمونیست از مصوبات کنگره جهانی هفتم کمینترن پیروی کرده و استراتژی <دمکراسی ضد انحصاری> را اجرا نمودند و در تطابق با آن یک پیمان گسترده ضد فاشیستی، - تمامی نیروها - بغیر از همکاران نازی ها - علیه زمینداران بزرگ و سرمایه انحصاری گردهم آوردند .

حزب مبارز انقلابی کمونیستی بعنوان پیشاهنگ و ستون فقرات جنبش انقلابی

بدون حزب مبارز انقلابی که متکی بر یک اساس محکم مارکسیستی - لنینیستی باشد و از یک خط درست سیاسی و نظامی پیروی نماید، نمی تواند یک انقلاب موفق سوسیالیستی حاصل آید. همانطور که ما بارها گفته ایم (بعنوان مثال: توضیح برنامه تاسیس سازمان ۲۰۰۲) حزب پیشاهنگ نمی تواند بدون مبارزات طبقاتی گسترده خود را استوار کند، چون کادرهای انقلابی نمی توانند ساخته و آزموده شوند. (البته از درون مبارزات صنفی کارگری، اجتماعی و دمکراتیک میتواند رهبران پیگیری پرورده شوند، ولی اینان بمعنای رهبران انقلابی نیستند. فرق زیادی است مابین اینکه تو یک اعتصاب و یا تظاهرات را برای افزایش حقوق، پیروزمندانه رهبری کنی، یا یک اعتصاب عمومی در چارچوب یک قیام مسلحانه، کسی که قادر به انجام اولی نباشد دومی را هم نخواهد توانست سرانجام بخشد؛ برای حالت اول لازم است تنها یک فعال مبارز سندیکائی باشی.) در اینجا مهم این است که اهرم اصلی لازم را در دست داشته باشی. این فرق اصلی مابین مرحله اول ایجاد حزب با مرحله دوم آن است. (همانطور که ما بارها بحث کرده ایم، مابین این دو مرحله همواره درجات مختلف با خصوصیات خاصی وجود دارد که می بایست روی آن ها تفکر کنیم، بعنوان مثال: ایجاد یک هسته ثابت و نیز تثبیت، شکل و پیوند تمامی کمونیست ها در یک سازمان اثری، جذب پیشاهنگ مبارز طبقاتی طبقه کارگر برای کمونیسم - برای اینکار و مقایسه تزیهای مان در باره ساختمان حزب ۲۰۰۶ را مورد بررسی قرار می دهیم.)

در مرحله اول مطلب عمده برسر ترویج سیاسی نیست. برای اینکه پیشروترین نیروها را جذب کنیم باید تبلیغ برای سوسیالیسم و همچنین انقلاب سوسیالیستی پیگیری شود. ابتدا فعالیت کمونیست ها (در سازمان تشکیل حزب) تاثیر بلاواسطه کمی بر رشد آگاهی طبقاتی توده های کارگر دارد. عامل ذهنی انقلاب (عمدتاً) جدا از تکامل حزب (تشکیل حزب) تغییر می کند. از طرف دیگر این بدین معناست که حزب کمونیست زمانی به یک حزب توده ای تبدیل خواهد شد که یک جریان انقلابی درون طبقه کارگر بوجود آید، جریانی که در واقع توسط حزب (سازمان تشکیل حزب) پشتیبانی شده ولی با برنامه نمی توان به آن دست یافت (یا اینکه روی آن <کار شده باشد>)

با پیوند درست ترویج و تبلیغ، کمونیست ها قادر خواهند بود آگاهی انقلابی را بدست آورند و آن هم در صورتی که زمینه های مبارزه طبقاتی برای آن فراهم باشد، به عنوان مثال آگاهی مبارزاتی سندیکایی و نیز حداقل آگاهی اقتصادی طبقاتی (بخش بزرگی از طبقه بدانند که بورژوازی بمثابه یک طبقه دشمن است و باید با آن مبارزه شود - هرچند که آن ها به ضرورت سرنگونی آن نرسیده باشند.) داشتن آمادگی اولیه برای پیش برد مبارزات واقعی - خواست های اقتصادی، سیاسی اجتماعی،

دمکراتیک و یا ضد امپریالیستی، شرط دیگری برای تکامل آگاهی انقلابی است. (همچنین مبارزه برای خواسته‌های معین حفظ محیط زیست می‌تواند، از جمله نقطه آغاز این حرکت باشد.)

موقعیت انقلابی نمی‌تواند توسط کمونیست‌ها <خلق> شود، این پدیده حاصل شدت‌یابی مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی در جامعه است - در چالش‌های اجتماعی که طبقه کارگر بطور موثر شرکت دارد (و نه تنها در بحث‌های روشنفکری).

برای گسترش موقعیت انقلابی، باید بخش‌های مختلف خلق به حرکت درآمده و شروع به مبارزه کنند، بعنوان مثال کارگران (بمنابه کارگران مزدبگیر و استثمار شده علیه بدی شرایط کار و یا بیکاران علیه بدتر شدن وضعیت زندگی‌شان)، یا دانشجویان (علیه بدتر شدن وضعیت دانشگاه‌ها و یا تامین اقتصادی‌شان)، زنان (علیه ساختارهای پدرسالاری و آپسگرایانه) مهاجرین (علیه راسیسم)، جوانان (علیه نبود دورنمای روشن در جامعه)،...

هرکدام از این مبارزات، به تنهایی در بر گیرنده و مورد پشتیبانی انسان‌هایی کمی است تا حاکمیت بورژوازی را تکان دهد. با پیوند این مبارزات در یک جبهه مشترک، رشد آن‌ها افزایش یافته و از طریق آن بخش‌های دیگر طبقه کارگر و خلق نیز جرات می‌یابند برای خواسته‌های خود دست به مبارزه بزنند و در جدال‌های مشترک صف آرائی کنند. در این حالت حزب کمونیست می‌تواند با اتخاذ یک سیاست درست از همان ابتدا نقش بزرگی را ایفا کند.

معمولاً بورژوازی موفق می‌شود آرامش و نظم سرمایه‌داری را دوباره برقرار کند، بدین صورت که بخش‌های مختلف طبقه کارگر و خلق را علیه یکدیگر شورانده و تحریک کند و اگر بخش‌های مختلف همزمان به حرکت درآیند، برای حاکمین برقراری نظم مشکل‌تر می‌شود.

بخصوص در چنین شرایطی کمونیست‌ها می‌توانند کمک کنند، تا پیوند جبهه مبارزاتی محکم‌تر شده و جنبش با کسب آمادگی لازم سمت اصلی ضربه نهایی را تعیین کند.

کمونیست‌ها انسان‌هایی نیستند که در حالت ضعف آمادگی مبارزاتی، همکاران خود را به مبارزه دعوت کنند (تمرکز بر ترویج در مرحله اول ایجاد حزب، هنگام کمبود فعالیت‌های مبارزاتی طبقه کارگر ارجحیت دارد). کمونیست‌ها افرادی هستند که خود را سازماندهی می‌کنند تا هنگام گسترش مبارزات طبقه کارگر و خلق در صف اول مبارزه بوده، تا بتوانند در جهت دادن به این کوشش‌ها سهیم باشند.

هرچه این مبارزات گسترش یافته باشد، لازم است تصمیمات تاکتیکی سریع‌تر اتخاذ گردد. حزب کمونیست در مرحله اول (در بهترین حالت)، چارچوبی از اصول تاکتیک و استراتژی را در اختیار دارد - در حالی که هر دوی آنها هنوز در کوره مبارزه آبدیده نشده‌اند (بلکه دست‌آورد درس‌های حاصله از تجارب دیگران و آزمون‌های خودی است). یکی از اجزای مهم این استراتژی و تاکتیک (همچنین در خطوط پایه‌ایش) می‌بایست در خدمت وظایف سیاسی و نظامی برای تدارک و اجرای قیام انقلابی و تصرف قدرت سیاسی باشد.

رویزونیسم (تجدیدنظرطلبی) و ادامه ناقص تکامل تئوری انقلاب برای کشورهای امپریالیستی

رویزونیسم خروشچف - برژنف، همانند رویزونیسم دنگ سیائوپینگ و شیوه برخورد آنها، اصول تئوریک و طرح برنامه طبقه کارگر را در اروپا برای تدارک انقلاب سوسیالیستی به سردرگمی و تکان بی‌اندازه شدیدی انداخت. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم نیروهای ضد رویزونیسم در کشورهای امپریالیستی کاملاً برآن متمرکز بودند، که از پرنسیپ‌های اصلی مارکسیزم - لنینیسم دفاع کنند و خود را به زحمت با تئوری قیام انقلابی در کشورهای امپریالیستی مشغول می‌کردند. کمبودهای تئوریک مشخص در ادامه تکامل تئوری انقلاب سیاسی و نظامی حتی قبل از سال ۱۹۵۰ منجر بآن گشت، که در اروپا - دهها سال حتی در میان نیروهای کمونیستی انقلابی یک تصور روشن در باره راه درست بسوی انقلاب وجود نداشته باشد. (در این باره مباحثی وجود دارند، که نشان می‌دهند تا چه اندازه تئوری انقلاب در و برای اروپا اصولاً از دهه ۲۰ قرن بیستم باینطرف واقعاً تکامل یافته است.)

بدینسان تئوری مارکسیزم - لنینیسم تا دهه ۵۰ قرن بیستم منکر آن بود، که درون روابط سرمایه‌داری یک بهبود طولانی شرایط - برای طبقه کارگر امکان‌پذیر خواهد بود، و بدین خاطر بیش از همه، از باصطلاح «بحران عمومی سرمایه‌داری» ادواری رشد یابنده حرکت می‌کرد. اما سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۵ نشان دادند، که در کشورهای امپریالیستی یک بهبود طولانی و آشکار، تقریباً تا بیش از دو نسل بعد امکان‌پذیر است. توضیحات مارکسیست‌های انقلابی، که افزایش استثمار خلق‌های کشورهای نومستعمره وابسته و «رقابت سیستم» امپریالیستی غرب با کشورهای سرمایه‌داری - بوروکراتیک، رویزونیستی دلیل آن باشد، در اساس تجارب به دست آمده هیچ تغییری نمی‌داد، و در واقع در تضاد با تئوری مارکسیزم انقلابی تاکنون مسلط قرار می‌گرفت: در کشورهای کلاسیک امپریالیستی و کشورهای سرمایه‌داری - بوروکراتیک رویزونیستی، سرمایه در هر کشوری امتیازات عظیمی به طبقه کارگر (بیش از همه مادی) داد، تا حاکمیت خود را بخطر نیاندازد، البته به همان اندازه نفوذ مارکسیزم انقلابی هم درون طبقه کارگر کاهش می‌یافت. به سخنی دیگر کار جناحی از طبقه کارگر، که می‌توانست برای تغییرات انقلابی جامعه - به میدان آمده و یا بسیج گردد، سخت‌تر و محدود می‌گشت.

انحلال ایدئولوژیکی و بالاخره تغییر رنگ دادن تقریباً تمامی احزاب کمونیستی پیشین در اروپای - شرقی در دهه ۵۰ قرن بیستم در این میان نقش مهمی بازی می‌کند. از آنجا که رویزونیست‌ها دستیابی بقدرت سیاسی را از طریق یک بورژوازی جدید بورکرات و بازسازی سرمایه‌داری در شکل جدید را بعنوان قالبی بهتر برای پیشرفت و دمکراتیک‌تر بودن سوسیالیسم جا می‌زدند، از طرفی روحیه طبقه کارگر خود را خراب کرده؛ و از طرف دیگر برای امپریالیسم کلاسیک این امکان را فراهم می‌آوردند، که برطیل برتری سیستم خود در مقابل سرمایه‌داری بورکراتیک اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی، که خود را بعنوان «سوسیالیسم» معرفی می‌کردند، بگوید. از طریق بازی مشترک ایدئولوژیکی مابین رویزونیست‌ها، که «اتحاد جماهیر شوروی در زمان خروشچف- برژنف سوسیالیستی بود!» و امپریالیسم کلاسیک، که (> سوسیالیسم شکست خورده است!) - شک عمیقی در مارکسیزم- لنینیسم، علم و ایدئولوژی طبقه کارگر پیدا شد، و با وجود تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی افت جنبش طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی پایان نیافت.

امروزه بویژه مسأله این است، که روشن سازیم، اولاً سرمایه‌داری بورکراتیک به سیاق اروپای شرقی هدف ما نیست و حتی - هیچ شکلی از سوسیالیسم را به نمایش نمی‌گذارد؛ و ثانیاً انقلاب سوسیالیستی حتی در یک کشور امپریالیستی چون اتریش - امکان‌پذیر است.

مسائل ذکر شده ضروری‌تر از آنچه که در سال‌های دهه ۴۰ قرن بیستم جریان داشت، بود. تئوریسین‌های رهبری کننده طبقه کارگر در سالهای دهه قرن بیستم به ندرت خود را با مسأله انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی مشغول می‌کردند. در حالی که برنامه بین المللی کمونیستی ۱۹۲۹ حتی راهکارهای انقلابی را نشان می‌دهد، از سال ۱۹۴۳ خط جنبش بین المللی - کمونیستی آشکارا تغییر داده شد. بجای راهیابی بسوی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای جداگانه اروپا اینک فقط به برقراری - شکل حاکمیت ضدفاشیستی - دمکراتیک یک جبهه وسیع خلق بانضمام بخشی از بورژوازی کوچک و متوسط اکتفا می‌شد. در سال ۱۹۴۸ در مناطق تحت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، و با پشتیبانی ارتش سرخ، در کشورهای اروپای شرقی از سرمایه خلع ید شد، اما بهیچوجه به مقررات گسترده‌ای که به تغییر ساختاری بسمت سوسیالیسم منجر گردد، راه نیافت (تنها استثنا در اروپا آلبانی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم بود). بویژه هیچ بسیج توده‌ای چشمگیری جهت پیشبرد نقطه نظرات طبقاتی پرولتاریا در مقابل خرده بورژوازی وجود نداشت. (بطور مثال در لهستان مالکیت دهقانی کوچک و تأثیرات مخرب آن بدون انقطاع تا سال ۱۹۹۰ پا برجا ماند.)

نقشه انقلابی طراحی شده کمینترن (Komintern) در اواخر دهه ۲۰ قرن بیستم بطور عمده از گسترش حوزه‌های نفوذ اتحاد جماهیر شوروی حرکت می‌کرد؛ تمامی کوشش‌ها متمرکز بر این کشور بود. طرح نقشه سیاسی - نظامی جهت کسب قدرت - پرولتاریا در چارچوب یک قیام انقلابی از دهه ۳۰ تا دهه ۴۰ قرن بیستم هیچ نقشی بازی نمی‌کرد. تنها در جریان جنگ پارتیزانی ضدفاشیستی مسأله قیام مسلحانه، البته با یک جهتگیری متفاوت قوی ملی گرایانه و دمکراتیک - ضدفاشیستی، دوباره نقش مهمی کسب کرد.

به جز در ارتباط با جبهه واحد ضدفاشیستی و جبهه خلق، بحثی برسر مسأله جبهه واحد کارگران بعنوان راهی بسوی انقلاب - سوسیالیستی بعمل نیامد. در این زمینه ما می‌بایست بعضی از مسائل را بررسی کنیم. در زمان کمینترن مفهوم طبقه کارگر اغلب بسیار محدود در نظر گرفته می‌شد و به بخش‌ها و اقشار گوناگونی، که امروزه نقش - مهمتری را درون طبقه کارگر بازی می‌کنند، کمتر توجه می‌شد. بدلیل بی توجهی گسترده و کم بها دادن به مبارزه جهت رهایی زنان - فقط با جهتگیری ضد فاشیستی حتی به زحمت چیزی در جهت بسیج توده زنان زحمتکش در مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی دنبال می‌شد.

حتی مبارزه جوانان کارگر از طرف کمینترن تقریباً فقط بعنوان بخشی از عرصه مبارزه عمومی طبقه کارگر مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. از دهه ۶۰ قرن بیستم اما یک سلسله از خواسته‌های دمکراتیک، فرهنگی و دیگر خواسته‌های جوانان سربلند کردند. این خواسته‌ها می‌بایست ابتدا جمع‌آوری شده و مورد کنکاش قرار گیرند، تا بتوان اهمیت شان را برای مداخله قوی‌تر جوانان در مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی طبقه بندی کنیم .

جنبش مهاجرین برای برابری حقوق، که امروزه بعنوان خواستی دمکراتیک از طیف نسبتاً وسیعی از خلق، تا درون بخشی - از بورژوازی، مورد حمایت قرار می‌گیرد، نمود جدیدی است، که بدین شکل قبل از سال ۱۹۷۰ وجود نداشته است. این از جمله جویبارهای دیگری است، که می‌تواند در مسیر انقلاب هدایت‌گردد، اگر کمونیست‌ها خط انقلابی را در جنبش ضد راسیستی در پیش گیرند تا کیفرخواست علیه اوضاع حاکم به یک مبارزه علیه نظام حاکم تبدیل گردد . اگر زنان، جوانان و مهاجرین از طبقه کارگر، بعنوان یک بخش از طبقه کارگر با هدف مورد خطاب قرار گیرند، جبهه واحد طبقه کارگر می‌تواند خیلی بیشتر گسترش یابد .

جبهه واحد طبقه کارگر مصمم ترین کارگران را جمع و آن‌ها را حول پیشاهنگ سازمان‌دهی می‌کند

یکی از وظایف اصلی هر قیامی ایجاد جبهه واحد کارگری است، زیرا حتی در شرایط بسیار مناسب - که ما بهیچ وجه مجاز نیستیم روی آن حساب کنیم - فقط می‌توان یک بخش نسبتاً کوچکی از کارگران را در حوزه نفوذ بلاواسطه کمونیست‌ها سازمان‌دهی کرد.

هدف جبهه واحد باید از نظر کمونیستها بهر حال ایجاد یک قدرت دولتی جدید انقلابی باشد. کلیه وظایف دیگر از این هدف مشتق می‌گردند. یک مسأله ویژه برجسته این است، که ما چگونه می‌توانیم تسلط بلامنازع نیروهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی را درون جبهه واحد درهم شکسته و از میان برداریم. بهر حال یک نشانه مشخص تاکتیک ما این است، که آریستو-کراسی (اشرافیت) کارگری را درون جنبش منزوی کنیم و حتی الامکان از مناصب تعیین کننده درون جنبش کارگری دور سازیم. (یعنی نه به این معنی که، اتحادیه سراسری کارگران اتریش ا.ب.ه. - این اتحادیه زرد دولتی را از نیروهای ضد انقلابی - وسیعاً پاکسازی کرده دستگاه را بدست گیریم. در حین مبارزه جهت نفوذ هر بیشتری بر جنبش اتحادیه‌ای، ما حتی شکل‌های - لازمه را، همراه با مبارزات طبقاتی رفا، پیدا خواهیم نمود، تا رهبری در مبارزات واقعی را حتی بدون اینکه دستگاه اتحادیه سراسری کارگران اتریش ا.ب.ه. را « زیر و رو » کنیم، بدست گیریم.) اما جبهه واحد تنها مبارزات برای حفاظت از خواسته‌های کارگران، قراردادهای دسته‌جمعی، تأمین امور اجتماعی سیاسی و مقررات معین سیاسی اقتصادی به نفع طبقه کارگر را دربر نمی‌گیرد.

در عمل در کلیه مبارزات خلق، مبارزاتی که در حوزه‌های گوناگون جامعه فعال در جریان است، جبهه واحد کارگری باید بمتابجه داریست محکمی برای جهت‌دهی سیاسی مبارزات بنا شود. در کنار آن کمونیست‌ها باید ضامن آن باشند، که واقعا منافع کارگران، و نه خواسته‌ها و علایق خرده بورژوازی، در مرکز فعالیت‌ها قرار گیرند.

انقلاب پرولتری - سوسیالیستی در اتریش در قرن بیست و یکم

انقلاب پرولتری، همانطور که از نام آن پیداست، تغییری رادیکال و اجتماعی است، که از جانب طبقه کارگر صورت می‌گیرد. برای ما امروز درک از پرولتاریا، همان تعبیری است، که مارکس و لنین در اغلب آثارشان از طبقه کارگر داشته‌اند. ما بر این اعتقاد هستیم، که در اتریش طبقه کارگر باید از یک قدرت نامحدود برخوردار باشد، تا از طریق آن بتواند جامعه را در جهت منافع اکثریت عظیم جمعیت تغییر دهد. هسته مرکزی این دگرگونی از یک طرف مربوط به اقتصاد می‌شود، جایی که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ملغی گشته و می‌بایست منجر به تولید اجتماعی از طریق برنامه‌ریزی اجتماعی جهت برآوردن - نیازهای رو به رشد توده خلق گردد. از طرف دیگر می‌بایست دیکتاتوری بورژوازی (در شکل پنهان دمکراسی بورژوازی یا حتی فاشیسم) از طریق دمکراسی پرولتری جایگزین گردد. این قبل از هر چیز خود را بدین نحو برجسته خواهد ساخت، که واقعا در مورد کلیه حوزه‌های جامعه (حتی بطور مثال در مورد توسعه اقتصادی، مرکز ثقل تأمینات اجتماعی) تصمیمات از طرف نمایندگان انتخاب شده طبقه کارگر، که مستقیم و متعهد و در هر زمان از طرف او قابل بازخواست و قابل عزل هستند، اتخاذ شود. حداقل برای مدت زمانی مالکین بر ابزار تولید و افکارسازان قبلی از روند اتخاذ تصمیم مؤکدا بدور باشند.

خیلی از سؤال و جواب‌های مهم درباره وظایف در پیش روی ما، سامان‌دهی یک جامعه دیگر، جامعه‌ای کاملاً نوین، در انتشارات گوناگون «عمل کمونیستی - مارکسیست لنینیست» (Komak-ml) مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نکات ذیل مربوط به مسائلی می‌گردد، که امروزه اغلب کارگران در اتریش نمی‌توانند بسادگی تصویری از آن داشته باشند، که سرنگونی بورژوازی - و بدست آوردن حاکمیت طبقه کارگر، امکان‌پذیر است. چگونه این امر انجام پذیر است؟ چه راهی را می‌بایست انتخاب کنیم؟ چه چیزهایی باید همچنان مورد توجه قرار گرفته و بکار گرفته شوند؟

دو طبقه اصلی و بقیه بخش‌های جامعه ما - تحلیل طبقاتی ۱ (اقتصادی - اجتماعی)

جامعه اتریش به دو طبقه اصلی تقسیم شده است، طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار، که خودشان را بویژه از طریق جایگاهشان در ارتباط با ابزار تولید در پروسه کار سرمایه‌داری از یکدیگر متمایز می‌کنند. کلیه اقشار اجتماعی دیگر فقط می‌توانند در رابطه خویش با این دو طبقه اصلی ارزیابی گردند. این بویژه حتی برای ۵۰ سال قبل تناسب عددی خرده بورژوازی، که حتی امروز هم در یک مقیاس بزرگتر تأثیر ایدئولوژیک - سیاسی، «آگاهی خرده بورژوائی»، را داراست و دیگر هیچ طبقه جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دهد، صادق است

نزدیک به ۵ میلیون انسان به طبقه کارگر تعلق دارند:

۱- کلیه شاغلین غیر مستقل، که ارزش اضافی تولید می‌کنند، و صاحبان ابزار تولید آن را تصاحب می‌کنند؛

۲- کلیه شاغلین غیر مستقل، که بدین منظور استخدام می‌شوند، تا (در زمینه اقتصادی) تصاحب ارزش اضافی را ممکن یا آسان گردانند؛

۳- کلیه ظاهراً مستقل‌ها (مستقل بدون ابزار تولید سرمایه‌زا)، که می‌بایست ارزش اضافی‌شان یا بخش‌بزرگی از آن را به سرمایه‌داران بدهند؛

۴- کلیه بیکاران موقتی، که بدلیل شغلی‌شان در گذشته و دورنمای فعلی‌شان در زمره آن‌ها هستند؛

۵- کلیه خویشاوندان تحت تکفل کارگران، بویژه کودکان و زنان خانه‌دار (مردان خانه‌دار)؛

۶- کلیه اشخاص مسن، که فعلاً یا برای همیشه قادر به کار نیستند، در گذشته بعنوان کارگر مشغول بکار بوده‌اند و حالا از حقوق بازنشستگی و کمک‌های اجتماعی زندگی می‌کنند.

توضیح: طبق نظر مارکس بطور مثال کارگران حمل و نقل متعلق به شماره ۱ هستند، زیرا حمل و نقل کالاها یک بخشی از تولید (بنابراین «مولد») است؛ فروشنده‌ها برعکس متعلق به شماره ۲ هستند، زیرا آن‌ها به تولید هیچگونه ارزشی اضافه نمی‌کنند (بنابراین «غیرمولد») هستند. به هر حال هر دو متعلق به طبقه کارگر هستند. به شماره ۲ همچنین بطور مثال منشی‌ها، که - اقتصاد را در حرکت نگاه می‌دارند، تعلق دارند (بدون اینکه خود تولیدی کنند) برخلاف پلیس‌ها و سربازان، که سیستم را سیاسی- نظامی پابرجا نگاه می‌دارند و از نظر اقتصادی به طبقه کارگر تعلق ندارند، بلکه متعلق به غیرکارکنان در بخش (ه) در پایین هستند.

به شماره ۳ بطور مثال روزنامه فروشان کنار خیابان‌ها (که بعنوان «مستقل» روپوش و بسته‌های روزنامه روزانه خود را از کنسرن‌های رسانه‌ای (Media-mil-Konzern) می‌خرند یا لهستانی‌های کف پوش‌انداز، که بعنوان «شرکت‌های جزء» در پروژه‌های ساخت و ساز بکار گرفته می‌شوند. نظافت‌کنندگان در تراموای زیرزمینی به شماره ۲، در حالی که رفقای همکار آنان در کارخانه‌ها به شماره ۱ تعلق دارند. کارگرهای مزدبگیر واقعی طبقه کارگر در مفهوم محدود متعلق به (شماره‌های ۳-۱)، در حالی که طبقه کارگر در مفهوم وسیع آن به شماره‌های ۴-۶ تعلق دارد. اختلاف اصلی این است، که آخری‌ها نمی‌توانند از طریق اعتصابات بلاواسطه به سرمایه‌داران ضرر برسانند.

تقریباً ۳ میلیون انسان به طبقه کارگر تعلق ندارند:

(الف) - کلیه صاحبان ابزار تولید، که به ساختن کالاها خدمت می‌کنند؛

(ب) - کلیه صاحبان ثروت، که از آن می‌توانند امرار معاش کنند؛

(ج) - کلیه شاغلین مستقل بدون ابزار تولید ضروری، که دانش خود را در بازار عرضه می‌کنند؛

(د) - کلیه شاغلین غیرمستقل، که اختیارات قهری ضروری را بر ابزار تولید دارا می‌باشند؛

(ه) - کلیه شاغلین در نهادهای منطقه‌ای یا (نیمه) دولتی که نظم اجتماعی یا فضای سیاسی- اجتماعی را برای کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری تأمین می‌کنند، بدون این که در تولید کالاها سهمی داشته باشند.

توضیح: (به رده الف) هم انگلی مثل سرمایه‌دار بزرگ کاپش (Kapsch) و هم کفاش کوچگ روسی (خرده بورژوا) سر نیش خیابان، که علاوه بر آن با قاچاق و دکا امرار معاش ناچیز خود را بهتر می‌نماید، تعلق دارند. (به رده ج) مشاوران (مستقل) مالیاتی مانند همکار یک بنگاه تبلیغاتی یا شرکت نرم افزار، که گروهی کار می‌کنند، تعلق دارند. (به رده د) بطور مثال رئیس یک بخش، کارآمد در حوزه برنامه‌ریزی تولید و - مدیریت کارکنان، تعلق دارد. (به رده ه) پرستاران در بیمارستان‌های عمومی (در کلینیک‌های پردرآمد آن‌ها از نظر اقتصادی جزء بخش «غیرمولد» طبقه کارگر اند)، معلمین مدارس فنی، وکلای بانک‌ها و غیره تعلق دارند.

تحلیل طبقاتی جامعه اتریش از سال ۲۰۰۲ شمای ذیل را بدست می‌دهد (مقایسه شود با «انقلاب - پرولتری» شماره ۷، ص ۷: تناسب طبقاتی در اتریش):

از ۸ میلیون انسانی که در اتریش زندگی می‌کنند تقریباً ۵ میلیون به طبقه کارگر، در مفهوم محدود، تعلق دارند (کارکنان، بیکاران، افراد تحت تکفل و سالخوردگان).

۲ میلیون دیگر از مابقی به نیمه پرولتاریای وابسته به کارمندی "قشر میانی" تعلق دارند (بویژه شاغلین در امور آموزشی، سلامتی و - اجتماعی و خویشاوندان آن‌ها).

از ۱ میلیون جمعیت دیگر در اتریش، بخش بزرگی از آنها به خرده مالکین تعلق دارند (تقریباً ۶۰۰ هزار نفر بیش از همه - مغازمداران کوچک و روشنفکران مستقل شاغل باضافه خویشاوندان آن‌ها).

قشر بسیار متنوع دهقانان باضافه خویشاوندان‌شان در مجموع تقریباً ۲۴۰ هزار انسان (۳%) را دربر می‌گیرد، (که بخش - بزرگی از آنان به خرده‌مالکین و یک بخش بسیار نازل به بورژوازی تعلق دارد).

تعداد بورژواها در اتریش چیزی کمتر از ۵۰۰ هزار انسان را دربر می‌گیرد (۲۳۰ هزار نفر شاغل) «غیرمستقل» در رده بالای مدیریت با درآمد سالیانه بالای ۴۰۰, ۳۸ یورو و خانواده‌شان). طبقه سرمایه‌دار در مفهوم محدود (یعنی سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و خانواده‌شان) تقریباً ۱۰۰ هزار انسان را دربر می‌گیرند. این یک طبقه انگلی است، که مستقیم و تنها از طریق استثمار کار کارگران مزدبگیر زندگی می‌کند. از اینان تقریباً «۱۰ هزار نفر متعلق به الیگارشی بورژوازی بزرگ و - مالی» عمده‌ترین ابزارها و ارزش‌های تولید شده را در اختیار دارند. («انقلاب پرولتری» شماره ۷، ص ۴)

ما تقریباً طبقه کارگر و اجزاء مختلف تشکیل‌دهنده آن را جزء به جزء در نظر گرفتیم؛ مقایسه شود با: تضاد میان کارمزدی و سرمایه و راه حل آن؛ («انقلاب پرولتری» شماره ۷، ص ۴ و ص ۷)

«تقریباً ۲ میلیون کارگر مزد بگیر (یعنی ۱,۳ میلیون کارگر و ۷,۰ میلیون کارمند بخش تجاری، حمل و نقل و غیره از مجموع ۳ میلیون شاغل غیر مستقل و ۳۷۰ هزار نفر مستقل) بخش اعظم تمامی ارزش‌ها را در اتریش تولید می‌کنند (...)

در این فاصله از ۳ میلیون وابسته به مزد، کمی بیش از ۱/۳ میلیون آنها در وضعیت شغلی «غیر واقعی» کار می‌کنند. تقریباً ۲/۳ از آنها نیمه وقت مشغول بکار هستند (۹۰٪ آنان را زنان تشکیل می‌دهند!)، یک بخش مهم دیگر شاغلین با حقوق ناچیز هستند (زیر ۳۹۶ یورو) و ۱,۵٪ از آنها کارگران اجاره‌ای هستند، که تعدادشان دائم رو به افزایش است.»

«یک بخش اصلی طبقه کارگر در اتریش (بالای ۱۰٪)، از کارگران مهاجر تشکیل یافته است (۸۳٪ از آن از اروپای جنوب شرقی و ترکیه هستند)، که از طریق قوانین ویژه راسیستی تحت فشار سیاسی قرار دارند. آن‌ها هم در شرایط کاری و هم در دیگر شرایط زندگی‌شان آشکارا شدیدتر از همکاران خود در حوزه اتحادیه اروپا (E) مورد تبعیض قرار دارند.» از ۸۰۰ هزار انسان خارجی ثبت شده در آمار دولتی اتریش (در سال ۲۰۰۵) کمی بیش از ۵۰۰ هزار نفر از آنان از ۲۵ سال قبل به تابعیت اتریش - درآمده‌اند. بخش بزرگی از آن‌ها جزء ثابت طبقه کارگر هستند، درحالی‌که خرده بورژواها و سرمایه‌دارها در میان مهاجرین از نظر تعداد اصلاً و زنه‌ای را دارا نمی‌باشد. (به هر حال کوشش جهت «بالا کشیدن» خود به سطح خرده‌بورژوازی در بین مهاجرین کاملاً شدید گسترش دارد، چیزی که با اوضاع ویژه سرکوب، پائین و نامطمئن بودن وضعیت مادی زندگی‌شان در ارتباط است.)

یک واقعیت اقتصادی-اجتماعی دیگر، که باید در سیاست‌گذاری حزب کمونیست مورد توجه قرار گیرد، تناسب جنسیت در هر دو طبقه اصلی جامعه است. در این مورد ما اساساً اتخاذ موضع کرده‌ایم: «در حالیکه از بخش فعال شاغل طبقه کارگر نزدیک به ۵۰٪ آن زنانه است، زنان از طبقه کارگر علاوه بر کار شغلی‌شان بخش بزرگتری از کار بازتولیدی طبقه خود را بردوش دارند.» («انقلاب پرولتری» شماره ۷، ص ۷) این جبر اجتماعی همچنان موجود، جهت کار بازتولیدی زنان از طبقه کارگر خود را بیش از همه چنین نشان می‌دهد، که ۹۰٪ از شاغلین به کار نیمه‌وقت را زنان تشکیل می‌دهند - با کلیه عواقب منفی آن، بطور مثال حقوق بیکاری یا بازنشستگی کمتر. زنان طبقه کارگر هم در پروسه تولید و هم در شرایط روزمره اجتماعی جزء آن بخشی از طبقه کارگر هستند، که متحمل بیشترین استثمار و سرکوب هستند و بدین خاطر بطور عینی بیشترین علایق را در خلاص شدن انقلابی از مناسبات جامعه سرمایه‌داری - پدرسالانه دارند. این در تضاد کامل با سنت‌های پایدار و تسلط تاکنونی - مردان در کلیه سازمان‌های کارگری قرار داشته و باید تصحیح گردد.

«از طرف دیگر تعداد زنان سهامدار و رؤسای شرکت‌ها در جبهه طبقاتی، اگر در واقع بشکل آماری در نظر گرفته شود، در ۱۰ سال اخیر آشکارا افزایش یافته است (مطمناً اغلب اسماً و بعطت تسهیلات مالیاتی)، اما درصد زنان در رده‌های بالایی مدیریت (فقط) تقریباً ۱۵٪ است.» («انقلاب پرولتری» شماره ۷، ص ۷)

در اتریش مبارزات طبقاتی از دهه‌ها سال باین طرف تکامل پیدا نکرده و تازه خود را در آغاز یک حرکت طبقاتی جدید و جنبش انقلابی کارگران بشکل سیاسی نشان می‌دهد، اینکه کدام بخش از طبقه کارگر واقعاً پیش‌تاز خواهد شد و کدام بخش از توده‌های خلق را می‌توان در چالش‌های طبقاتی واقعاً بسیج کرد، فوق‌العاده مهم می‌دانیم، که از تناسب سیاسی- اجتماعی واقعی و نه مخلوطی از واقعیت اقتصادی و تحلیلی طبقاتی حرکت کنیم. بدینسان ما حتی‌الامکان شدیداً مابین طبقه کارگر در مفهوم محدود آن از یک طرف و توده خلق سرکوب و - غارت شده از طرف دیگر تمایز می‌گذاریم. از یک دید عینی و تاریخی طبقه کارگر بزرگترین و مصممترین علایق را برای تغییر روابط اجتماعی انقلابی دارد. علاوه بر سهم رو به افزایش طبقه کارگر در سرمایه‌داری امپریالیستی حتی بخش وسیعی از مردم به وضعیت نیمه پرولتاریا پرتاب می‌شوند و در شکل سیاسی باتمایلات امپریالیسم در برچیدن دمکراسی، و رشد ارتجاع و فاشیسم روبرو می‌گردند. همچنین به دلایل مشخص سیاسی دیگر (راسیسم، جنگ، تخریب محیط زیست و...) بخش‌های مختلف دیگری از توده مردم در تضاد با سیستم سرمایه‌داری قرار می‌گیرند، چیزی که باید از طرف طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست مسلماً مورد استفاده قرار گیرد. اما این هیچ تغییری در آن نمی‌دهد، که حزب کمونیست باید در همه عملکردهایش خود را بر طبقه کارگر متمرکز کند و مجاز نیست افشار فیما بین طبقه کارگر و بورژوازی را در یک طرف بریزد.

در این رابطه ما در بحث با طرفداران حزب کمونیست نپال (مائونیست) علاوه بر همه در ارتباط با شرایط اتریش تأکید کردیم: «انقلاب پرولتری» شماره ۲۰۰۳/۱۳، ص ۴۳-۴۱: مبارزه طبقاتی و انقلاب در اتریش- جواب به مبارزات رهایی‌بخش در نپال)

«در کشور ما هم خرده‌بورژوازی شهر و هم خرده‌بورژوازی روستا (با ابزار تولید خود اما بدون استثمار مناسب نیروی کار خارجی) طبقه منسجمی را بنمایش نمی‌گذارند، بلکه در افشار گوناگون با علایق تقریباً متفاوتی تجزیه شده‌اند.» («انقلاب - پرولتری» شماره ۱۳، ص ۴۲) مالکین کوچک از نظر تاریخی یک طبقه از هم پاشیده هستند، که میان بورژوازی و پرولتاریا ساییده می‌شوند، آن‌ها صاحبان ابزار تولیدی هستند، که اصولاً خود با آن کار می‌کنند و تولیدات خود را در بازار می‌فروشند. در این رابطه اساساً فرقی نمی‌کند، که آیا آن‌ها بر طبق سفارشات یا برای ذخیره کردن کار می‌کنند. حتی در حالتی که فقط طبق سفارشات تولید کنند، بویژه اگر برای یک دریافت کننده پر قدرت باشد، اغلب به یک رابطه وابستگی منتهی گشته، که مالک کوچک را در یک وضعیت کاری نیمه پرولتری کشانده، که دیگر نمی‌تواند از آن خلاصی یابد، زیرا او هرچه بیشتر «توانائی در بازار» را از دست می‌دهد. این مشخص‌کننده وضعیت اقتصادی امروزی بخش بزرگی از مالکین کوچک اتریشی، هم‌آنچه - که به سرمایه‌داران کوچک قدیمی‌تر و هم‌آنچه به جدیدترها مربوط می‌شود، است- با وجودی که آن‌ها خود را هم از نظر اجتماعی و- هم سیاسی کاملاً از طبقه کارگر به بالا می‌کشند.

در ۴۰-۳۰ سال اخیر قشری بزرگ از خرده بورژوازی نوین در اتریش که در ارتباط با فن‌آوری‌های جدید و دگرگونی‌های اقتصادی شکل گرفته‌است، بوجود آمده که خود را هم از نظر اجتماعی و هم سیاسی از مالکین کوچک متمایز می‌کند. آن‌ها بیش از هر چیز کالاهای «غیر مادی» تولید می‌کنند (بطور مثال برای مبارزات تبلیغاتی، پیشنهاد تجدید ساختاری یا بسته‌های نرم-افزار). اما حتی مالک کوچک قدیم نیز باید تخصص پیدا کند، تا از طرف سرمایه بزرگ زیر فشار قرار نگیرد (بطور مثال تولید مواد غذایی بدون کود شیمیائی و- لذیذ، کفش دست دوز طبق سفارش، تولیدات تزیینی دستی از آفریقا).

«دهقانان در اتریش در عرض ۱۵۰ سال گذشته، از زمان انقلاب بورژوائی و رهایی دهقانان، در تضادهای، بعضاً آشتی‌ناپذیر طبقاتی و قشری از هم پاشیده شده‌اند (از کشاورز بزرگ به شغل جانبی دهقانی، که با وجود داشتن مزرعه بزرگترین بخش درآمد زندگی خود را از کار مزدی تأمین می‌کند)». («انقلاب پرولتری» شماره ۱۳، ص ۴۲) ما در حال حاضر هنوز یک تحلیل جامع از وضعیت جمعیت روستا در اختیار نداریم، اما این ضرورت را درک می‌کنیم، که بطور جدی به آن بپردازیم. با همه این‌ها بیش از ۳۰٪ جمعیت - بیرون از شهرها زندگی می‌کنند، که باید مد نظر داشت، بخشی از آن‌ها فقط محل زندگی‌شان - در آنجاست و روزانه برای کار به شهر در رفت و آمدند. نکته مهم دیگر برای ساختار روستا این است، که تعداد کارگران آن امروزه هنوز به ۲۵ هزار نفر بالغ می‌گردد و یک بخش بزرگ از دهقانان کوچک از نظر مالی به کمک‌های مستقیم دولتی و در خرید و فروش (همین‌طور حتی اغلب در رابطه با ابزار تولید) به سرمایه‌داران بزرگ زراعتی و بنگاه‌های سرمایه‌داری وابسته هستند.

بسیاری از دهقانان کوچک نیمه پرولتاریا دارای منبع درآمد کشاورزی هستند و یک بخش مهم از درآمدشان را از طریق کار مزدی بدست می‌آورند. اغلب یک تقسیم کار در خانواده وجود دارد، در حالیکه اقتصاد دهقانی غالباً از طرف زنان و کودکان انجام می‌گیرد، در حین اینکه مرد در حال رفت و آمد به شهر است و در فصل اصلی زراعت در هنگام شب یا در آخر هفته‌ها به کار زراعتی می‌پردازد.

«مابین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای تکامل یافته سرمایه‌داری-امپریالیستی یک قشر فیما بین نسبتاً وسیع از شاغلین حوزه خدماتی، روشنفکران ظاهرأ مستقل، غیر مستقل در مشاغل فرهنگی و اشکال گوناگونی از نیمه پرولتاریا وجود دارد»، که به طبقه کارگر در مفهوم محدود آن تعلق ندارد. («انقلاب پرولتری» شماره ۱۳، ص ۴۲) غالباً این گروه حتی به صورت غلطی بعنوان «طبقه متوسط جدید» ارزیابی می‌شود، با وجودی که از نظر اقتصادی نه به یک طبقه واحد، بلکه به یک قشر اجتماعی - در تداوم تاریخی «قشر کارمندان» قدیم، که خود را با فشار مدرن‌تر شدن در دهه ۷۰ قرن بیستم به‌طور چشمگیری بزرگتر کرده، و در ضمن تغییر داده است، مربوط می‌گردد. «بخش بزرگی از آنان خود را، بویژه در زمان‌های بحرانی، به اردوی - پرولتاریا نزدیک می‌کنند. یکی از وظایف مهم حزب کمونیست این است، که حتی الامکان بخش بزرگی از آنان را در مبارزه برای سوسیالیسم جذب کند.» («انقلاب پرولتری» شماره ۱، ص ۴۲) بطور مشخص جهت‌گیری جدید سرمایه انحصاری (در مقررات بازرگانی مابین اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا (ب.ت.ب) به سمت خصوصی‌سازی کلیه امور خدماتی - از تأمین منطقه‌ای برق و وسایل نقلیه عمومی در گذشته گرفته تا آموزش و پرورش و خدمات سلامتی- تمایزات این قشر را بشدت سرعت می‌بخشد، تا جایی که بخش بزرگی وضع نسبی تعیین سرنوشت خرده‌بورژوائی خود را از دست می‌دهد و بالاچار درون مناسبات کاری پرولتاریا و نیمه پرولتاریا کشیده می‌شوند.

کدام جنبش‌ها می‌توانند به انقلاب منتهی گردند؟

کدام حوزه‌های اجتماع را می‌توانند دربر گیرند؟

تحلیل طبقاتی ۲ (سیاسی)

ده سال گذشته ما در مورد تحلیل طبقاتی اساساً به این نتیجه رسیدیم :

« طبقات خود را نسبت به جایگاهشان در اقتصاد متمایز می کنند: از حدود سهونیم میلیون نفر که در اتریش پول در می آورند، تقریباً ۲۵۰ هزار نفر از آنان استثمارگر و انگل و ۲ میلیون نفر از آنان کارکنان زحمتکش هستند؛ به اضافه یک میلیون کارکنان دفتری، فروشندگان و...؛ چهار و نیم میلیون افراد دیگر در اتریش، زنان خانه دار، دهقانان، بازنشستگان و کودکان هستند.» (مبارزه علیه برجیدن تأمینات اجتماعی ...، ص ۴ : طبقات در اتریش، سال ۱۹۹۵)

این نتیجه گیری اصولاً تأکید بر آن دارد، که با حرکت از پروسه تولید سرمایه داری تناسب نسبی آشکاری در جامعه ما حاکم است - ۲ میلیون تولید کننده در مفهوم محدود آن در مقابل ۲۵۰ هزار استثمارگر و ذینفع بلاواسطه قرار دارند. هم زمان با آن از نظر سیاسی مختصر بیان می دارد، که طبقه کارگر مجتمع در کارخانجات باید یک مبارزه سیاسی متمرکز را پیش ببرد، تا حتی الامکان بخش بزرگی از وابستگان غیر شاغل طبقه خود و دیگر زحمت کشان را به طرف خود بکشاند. طبقه کارگر یا عناصر آگاه پیوسته اش به حزب کمونیست انقلابی، باید ابزار و راهی پیدا کند، که گذشته از بخش شاغل طبقه کارگر بیش از همه - جوانان، افراد مشغول به کار خانه داری (یعنی بیش از همه زنان)، بیکاران و (دیگر) اقشار را در مبارزه علیه سیستم استثمارگری و سرکوبگر سرمایه داری رهبری نمایند.

تا این جا در مورد مسائل اساسی استراتژی ما در جبهه واحد. اکنون به مسأله درگیر کردن دیگر متحدان و بسیج آن ها حول جبهه واحد طبقه کارگر در مبارزه سیاسی جهت تدارک قیام انقلابی می پردازیم.

مهمترین حوزه های جامعه، که باید به یک جنبش توده ای جذب گردند

بخش های اصلی جوانان، که هم از طبقه کارگر، و هم از اقشار فیمابینی و خرده بورژوازی می آیند و هر باره در تضاد با رو- بنای ارتجاعی امروزی سرمایه داری، بویژه با دکتورین کلیسای کاتولیک، پدرسالاری، راسیسم، نظامی گری و غیره قرار می گیرند. آن ها خود را در تضاد با غارت سرمایه دارانه منابع طبیعی، تهاجم اقتصادی و نظامی علیه نومستعمرات و غیره می بیند. از طریق بنای گروه های جوانان کمونیست و یک انجمن جوانان انقلابی کمونیست، که جامعه کمونیستی را می پذیرند، می توانیم بطور اصولی در گسترش مبارزات دخالت کرده، چنین مبارزاتی را شروع و جنبش را علیه دولت بورژوازی هدایت کنیم.

گذشته از زنان کارگر، یک بخش وسیع از زنان، که از اقشار خرده بورژوا و اقشار فیمابینی خرده بورژوازی اند، در تضاد با پدرسالاری، که از طرف سرمایه داری بعنوان ساختاری در خدمت به پابرجایی و تقویت آن می باشد، قرار می گیرند.

برای کار توده ای با و در بین زنان پرولتر و غیر پرولتر بنای گروه های مستقل زنان زحمتکش و کار اصولی زنان کمونیست - در آن ها وظیفه ای غیر قابل چشم پوشی است.

در زمان کنونی مجموع مهاجرین نسل های اول تا سوم مابین ۱۵ و ۲۰٪ از طبقه کارگر اتریش را تشکیل می دهند، در حالی که ارتباط با وطن اصلی شان (یا والدین یا پدر و مادر بزرگ هایشان) بسیار گوناگون است، چیزی که هم در زبان مادری و هم - در جهت یابی فرهنگی و مذهبی خود را بیان می دارد. راسیسم بسیار گسترش یافته در زمینه های مختلف (سیستم حقوقی، دستگاه - قهری، شغل، منزل، اوقات استراحت) مهاجرین را (بخشاً تا نسل سوم) از همکاران بومی آنها جدا کرده و آن ها را بخشاً به طرفی می کشاند، که شبکه های ارتباطی بسته محل های تجمع خودشان را بنا سازند.

این - و محدودیت های زبانی در ارتباط با آن - ساختن گروه های خودی مهاجرین را ضروری می سازند، که آنها خود را آگاهانه برای شرکت در مبارزه طبقاتی انقلابی در اتریش متمرکز کنند.

بخش بزرگی از اقشار فیمابینی نیمه پرولتاریا مستقیم از طبقه کارگر یا خرده بورژوازی تغییر شکل یافته به وجود آمده اند. در این جا منظور بیش از همه آن بخش از شاغلین بخشاً - مستقل است (که یادشکل قرارداد های دسته جمعی، تولید کار خود را با مسؤولیت خود بوجود می آورند یا به عنوان شاغلین وابسته در رده میانی مدیریت مشغول بکار هستند). آن ها با کاهش خدمات - اجتماعی، نظامی گری، راسیسم، فاشیستی شدن، تقسیمات از سوی پایینی ها بسود بالایی ها و غیره - بنابراین از طریق بسیاری از نمود های تهاجم بسیار شدید سرمایه، همانند طبقه کارگر صدمه دیده اند. اقشار فیمابینی جدا شده از طبقه کارگر بیش از همه از طریق میزان مزد و وابستگی شدید اجتماعی و اقتصادی به بورژوازی مرتبط هستند. در صورت شروع مبارزات می توانند، بسته به علت موردی، هم چنین گهگاهی بخشی از این قشر با خواسته های طبقه کارگر در امیخته، بسیج و وارد جبهه واحد گردند، با این وجود، آن ها برای یک کار سیاسی متداوم به سختی قابل جذب هستند، بدین خاطر ما خود را در وهله اول روی - طبقه کارگر متمرکز می کنیم. فرای چارچوب ایجاد جبهه واحد - کارگری وظیفه اتحاد طبقه کارگر با بخشی از دهقانان کوچک خود را برجسته می نماید (به ویژه با آن هایی، که نیروی کار غیر را استثمار نمی کنند و تحت فشار بنگاه های زراعتی سرمایه -

داری انحصاری هستند). این مجموعه وظایف از طرف ما در ۱۰ سال اخیر زیاد مد نظر قرار نگرفته است. (به جز یک تحلیل - اقتصادی در سال ۱۹۹۳ - مقایسه شود با « پرچم سرخ » شماره ۲۴۸ - ما تحلیل دیگری نداشته‌ایم.)

فشار اقتصادی بر دهقانان کوچک بدان منجر شده است، که در دهه‌های اخیر خیلی از جوانان زمین‌های والدین خود را ترک کرده یا از کشاورزی دست کشیده و به کارمزدی رو آورده‌اند. با این وجود مساله اقتصاد کوچک دهقانی در دهات نقش مهمی بازی می‌کند و کمونیست‌ها باید در مورد آن اظهار نظر کنند؛ اگر آن‌ها می‌خواهند در دهات دارای نفوذ باشند، چیزی که به هرحال در مسیر انقلاب ضروری است. بدین خاطر باید در این ارتباط حتی یک برنامه توضیحی برای جذب دهقانان کوچک و اقشار نیمه پرولتاریا در روستا برای سوسیالیسم تنظیم گردد.

درباره اهمیت استراتژیکی ایجاد یک جبهه واحد طبقه کارگر

نکته آغاز حرکت ما جهت بسیج طبقه کارگر علیه حاکمیت بورژوازی، که امکان نخواهد داشت، حتی مدت زمانی طولانی قبل از قیام، تأثیر نیروهای اصلاح‌طلب و رویزونیست را قدم بقدم هر باره به عقب راند تا بالاخره پشتیبانی اکثریت طبقه کارگر را برای کمونیسم و قیام مسلحانه بدست آورد. به احتمال بسیار زیاد اکثریت فعالین سیاسی طبقه کارگر تازه بلاواسطه در حین قیام بسمت کمونیسم جهت‌گیری می‌کنند. این را تمامی تجربه‌های تاریخی تاکنونی نشان داده است.

در مورد این مسأله ما سوگیری کمینترن را نادرست می‌دانیم، سمتگیری که بخصوص در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲، در نبود «یک بحران عمومی» انقلابی هر باره فراخوان «کلیه نیروها را جهت کسب اکثریت طبقه کارگر متمرکز کنیم» را می‌داد. (بطورمثال پلنوم دهم - EKKI 1929، «اوضاع بین‌المللی...»، مقدمه و تز شماره ۱۰)

تاکتیک جبهه واحد ظرف تعیین‌کننده‌ای است، تا توده‌های وسیع پرولتاریا را در مبارزه هدایت کند و در کنار آن - مستقیم در خود مبارزات طبقاتی - تأثیرات کمونیستی را در میان توده‌های رزمجو وسعت و عمق بخشد. (در این مورد هم‌چنین مقایسه شود با بخش درباره «طبقه کارگر - جبهه واحد»، ص ۱۹)

مبارزه در کارخانه و اهمیت محل کار بعنوان بستر تضادهای طبقاتی روزمره

مکان آغازین، جهت تکامل آگاهی طبقاتی و توانایی مبارزاتی کارگران، تضاد طبقاتی در کارخانه است، جایی که اغلب بطور خود بخودی علایق فردی در مقابل علایق نمایندگان سرمایه (در اشکال گوناگون) قرار می‌گیرد. میزان مزد، شدت کار و دیگر شرایط کاری، تنظیم زمان استراحت و اضافه‌کاری، مرخصی و غیره همگی بهانه‌هایی هستند برای درگیری در کارخانه، که باید از طرف ما آگاهانه از منظر بهترین امکان آماده کردن اتحاد مبارزاتی همکاران به‌کار گرفته شود. هم برای تدارک و هم حتی خیلی بیشتر برای پیش بردن چنین مبارزاتی - بنابراین اگر آن‌ها به حرکت درآمده باشند - ما باید هر بار بر ناکارآمدی مجموعه سیستم سرمایه داری اشاره کرده و در صورت امکان دورنمای یک اقتصاد و نظام سوسیالیستی را تبلیغ کنیم.

هم راه حل و هم اشکال مبارزاتی - تا اشغال کارخانه، تظاهرات مبارز مجویانه و راه‌بندان خیابانی و غیره باید چنان انتخاب گردند، که بخش بزرگی از همکاران را به حرکت ترغیب کرده و فعالانه در آن شرکت نمایند. در نوشته لوزوفسکی (Losowski) «تظاهرات بعنوان نبرد»، اشارات بسیار زیادی یافت می‌شوند، که چگونه باید مبارزه هم در کارخانه منفرد و هم در کل یک رشته تا اعتصاب عمومی به پیش برده شود.

مبارزه در اتحادیه کارگری و منزوی کردن بوروکراسی کارگری و آریستوکراسی کارگری در مبارزه توده‌ای

یکی از موانع اصلی را در تکامل مبارزه در یک کارخانه، و در مقیاس بزرگتر در مبارزات توده‌ای، آریستوکراسی کارگری در دستگاه اتحادیه کارگری به نمایش می‌گذارد. ما باید اشکال و امکاناتی را، باوجود خرابکاری‌های حساب شده از طرف بخشی از کارگزاران امروزی اتحادیه کارگری اتریش (ÖGB) پیدا نماییم، تا همکاری مبارزاتی فراکارخانه‌ای اعضای اتحادیه کارگری را بهتر نماید. تعیین‌کننده برای این کار همکاری صادقانه کلیه فعالین اتحادیه کارگری بر مبنای پرنسپب‌های بنیادی، مردود شمردن همکاری مشترک اجتماعی، سیاست نیابتی و مذاکرات پشت درهای بسته است. بسیج رزمنده، انتخابات دمکراتیک کمیته اعتصابات از طریق کارکنان و تصمیم‌گیری بر اساس اصول دمکراسی درباره نتایج مذاکرات، روش‌های مهمی هستند، تا حتی الامکان بتوان بسیاری از همکاران را در مبارزه سهیم گردانیده و آریستوکراسی کارگری را منزوی کرد.

یکی از وظایف مهم در هر مبارزه بزرگ این است، که از حالت دفاعی به تهاجمی عبور کرد و خواسته‌های اقتصادی را با تعرض سیاسی مرتبط نمود. در بیشتر موارد این دقیقاً منجر به یک تهاجم خصمانه بوروکراسی اتحادیه کارگری علیه کمیته مبارزه - و اعتصاب می‌گردد. (یا - مثل سال ۲۰۰۳ - خواستار برقراری مجدد همکاری مشترک اجتماعی می‌گردند.)

یکی از مهمترین اهداف ما در حوزه اتحادیه‌ای، اعتصاب عمومی انقلابی است، که نه فقط اقتصاد، بلکه حداقل حتی برای مدتی دولت را فلج و ناکارآمد کند. ما باید از ابتدا در کار کمونیستی گروهی خود - در هر حوزه اتحادیه کارگری که همیشه فعال هستیم - این امر را مد نظر داشته و کلیه قدم‌های مشخص کوچک و بزرگمان در آن جهت باشد.

مبارزه در خیابان و اهمیت قهر انقلابی توده ای

در مسیر انقلاب یکی از مهمترین وظایف کمونیست‌هاست، که انحصار قهر بورژوازی را درهم شکنند - و بخصوص در ذهن خود کارگران. تا موقعی که عادت «مگر اجازه داریم؟» در ذهن مصممترین عناصر تسلط دارد، هر کوششی برای قیام به انزوا کشیده خواهد شد.

بدین خاطر باید بسته به امکان، همیشه عملیات نظامی را تدارک دید یا مورد پشتیبانی قرار داد، که برای اهداف مورد نظر یا خواسته‌های کارگران مترقی و آگاه طبقه حتما دارای ارزش پشتیبانی باشند و یا بدین اندازه اهمیت داشته باشند.

تجربیات منفی تاریخی بسیاری از کشورهای جهان، به خصوص در دهه ۳۰ قرن بیستم در اروپا؛ بطور مثال حتی در اندونزی در سال ۱۹۵۶ یا شیلی در سال ۱۹۷۳ ثابت کردند که حزب کمونیست نباید از شرکت هرچه سریع‌تر آگامترین بخش طبقه کارگر در مبارزه نظامی غفلت ورزد، تا قدم به قدم بخش هرچه وسیع‌تری از کارگران را در چنین مبارزه‌ای درگیر کند. فقط از طریق تجربه عملی در مبارزات خیابانی، از درگیری‌های کوچک تا مبارزات سنگربندی شده مسلحانه می‌توانند کارگران در عمل بیاموزند و هرچه بیشتر درک کنند، که آن‌ها طبقه حاکم آینده هستند، که خواست خود را حتی امروز طلب می‌کنند.

یک تجربه مهم، که باید آگاهانه دنبال شود، بحث فراتر رفتن از مرز سازمانی - و حزبی و اتحاد کارگران در مبارزه است. بدین جهت حتی مهم است، که در اتحاد عمل با سازمان‌های دیگر - تا آن جا که قابل اعتمادند حتی مساله حضور هدفمند نظامی و تحریکات قهرآمیز از طرف کمونیست‌ها و دادن پیشنهادهایی جهت هماهنگی با آن‌ها بررسی شود. مسلماً حزب کمونیست مجاز نیست در صورت حضور جریان‌های اپورتونیستی و عقب‌نشینی دیگر سازمان‌ها از مواضع اصولی‌اش عدول کند.

در مورد مسأله «جبهه واحد کلیه طبقات و اقشار سرکوب شده از طرف امپریالیسم»

تحلیل طبقاتی ما نشان می‌دهد، که طبقه کارگر اکثریت بزرگ جمعیت در اتریش را تشکیل می‌دهد و به جز بورژوازی کلیه طبقات دیگر بیش از حد تجزیه گشته و از نظر سیاسی مستقل و قادر به عمل نیستند. بدین خاطر ما بر ضرورت ایجاد یک «جبهه واحد طبقه کارگر» تأکید می‌ورزیم.

این مطلب یک تفاوت بسیار گسترده با موضع بین‌المللی در جنبش انقلابی - کمونیستی «جبهه واحد کلیه طبقات و اقشار سرکوب شده از طرف امپریالیسم» دارد. در این مورد ما در مشاجراتی با طرفداران حزب کمونیست نپال (مائوئیسم) مواضع ذیل را اتخاذ نمودیم:

«در کشور ما (اتریش) اکثریت زنان و جوانان به پرولتاریا تعلق دارند، و در درجه اول مساله مربوط به کسب پشتیبانی جوانان زن و مرد جهت مبارزه علیه سیستم سرکوب و استثمارگر سرمایه داری - امپریالیستی و نه کسب پشتیبانی > دیگر اقشار اجتماعی <، بلکه جهت بدست آوردن همیاری و سازمان‌دهی بیش از همه کارگران جوان زن و مرد است. خواسته‌های مشخص جنبش زنان و جوانان از سوی ما حمل و تبلیغ می‌گردند، که نیازهای زنان و جوانان زحمتکش را، که بطور عینی اکثریت این بخش از جامعه را به نمایش می‌گذارد، منعکس کند.»

«ما برای کشورمان اکیداً مابین جبهه واحد طبقه کارگر برای سوسیالیسم و یک جبهه واحد (وسیع‌تر) خلق در موقعیت‌هایی بخصوص ظهور فاشیسم و جنگ فرق می‌گذاریم.» و «شرکت دادن مهم‌ترین بخش‌های خرده‌بورژوازی و - متوسط ... فقط در اوضاع کاملاً مشخص با معنی و ممکن (است) ...، برای مثال جبهه وسیع علیه خطر بلاواسطه یا کودتای فاشیستی سرمایه‌داری انحصاری. اما هسته رهبری کننده یک چنین جبهه خلقی باید به هر حال جبهه واحد طبقه کارگر باشد.»

«ما .. معتقدیم، <جبهه واحد انقلابی مطلقاً اجتناب ناپذیر است، اگر در این ارتباط باشد که، وزن، عمق، وسعت نفوذ و قدرتی را کسب کند، که در انقلاب ممکن می‌گردد، تا ضد انقلاب را متلاشی گرداند.> بدین علت ما خود از آغاز تشکیل‌مان سعی بر آن داشتیم، اشکال جنبی‌ای از <سازمان‌های توده‌ای> زنان زحمتکش، کارگران مهاجر، کارگران جوان، در حوزه‌های کارخانه و - اتحادیه‌ها را (توضیحات بنیاد نهادن، ص ۱۲) - با نتایج بدست آمده تاکتونی تکامل دهیم. یک کمبود در توضیح اساسی نهادمان این است، که ما در این ارتباط مؤکداً اهمیت <اتحاد عمل> با دیگر جنبش‌های مبارزاتی را بر شمرده‌ایم، ولی به حیطة کار سیاسی دقیقاً اشاره‌ای نکرده‌ایم، یعنی وظیفه ایجاد یک <جبهه واحد طبقه کارگر>.

ما جبهه واحد طبقه کارگر را بدو دلیل ضروری ارزیابی می‌کنیم: اولاً درگیر نمودن و رهبری نیروهای غیر کمونیستی طبقه کارگر در مبارزه علیه دولت امپریالیستی و سرمایه داری؛ و ثانیاً اینکه جبهه را فراتر از طبقه کارگر علیه دولت سرکوبگر سرمایه داری انحصاری و وسعت بخشیم.

در اتریش جبهه واحد از یک طرف: تمامی طبقه کارگر، جوانان زن و مرد زحمتکش، مهاجرین، اقلیت‌های ملی (در صورتی که خویشاوندان طبقه کارگر اکثریت بزرگ را تشکیل می‌دهند، آنچه که پیشبرد خط مشی پرولتری - انقلابی را بشدت تسهیل می‌کند)؛ و از طرف دیگر: بخش نیمه پرولتاریای اقشار فیما بین قدیم و جدید خرده بورژوازی، بیش از همه بخش پایینی آن‌ها را دربرمی‌گیرد (اینان از طریق فقیر شدن و فشار دولتی در یک وضعیت همسانی چون طبقه کارگر قرار دارند، ولی بدلیل برداشت‌های اجتماعی - سیاسی دیگر و دورنمای رویایی‌شان، امکان خروج فردی از درون سیستم موجود از پرولتاریا برای آنها فراهم نیست).

جبهه واحد در کشورهای تکامل یافته سرمایه داری - امپریالیستی جبهه واحد طبقه کارگر است، که در مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی <دیگر طبقات و اقشار> را باید با خود همراه یا دستکم بی‌طرف کند.»

« بورژوازی متوسط (باضافه اقشار پایینی‌اش، که مشخصاً از استثمار نیروی کار دیگران زندگی می‌کند، ولی خود باید در کارخانه شاغل باشد، تا بتواند امرار معاش کنند.) امروزه در اتریش یک طبقه کاملاً ارتجاعی (در اینجا باید « اقشار ارتجاعی » بجای «طبقه» نامیده شود، زیرا بورژوازی متوسط در اتریش آشکارا و بطور کامل متعلق به طبقه سرمایه داری است.) در بعضی مسائل آن‌ها با سرمایه بزرگ - و انحصاری در تضاد قرار می‌گیرند (بطور مثال در رابطه با عضویت در اتحادیه اروپا (EU)، ولی همگی خواسته هایشان بدون استثناء واپسگرا می‌باشد و هیچ امکانی جهت یک مبارزه مشترک با آنان وجود ندارد.» (« انقلاب پرولتری »، شماره ۱۳/۲۰۰۳، ص ۴۳ - ۴۱: مبارزه طبقاتی و انقلاب در اتریش - جواب به جبهه رهایی‌بخش نپال؛)

درباره جبهه‌های مشخص در مبارزه جهت سرنگونی حاکمیت سرمایه

به دلیل تجربیات تاکتونی، ما می‌توانیم فعلاً اظهار نظرهایی در این باره بنمائیم، که در کدام مراحل جبهه بخش‌های گوناگون طبقه کارگر رهبری مبارزه را در دست داشته و تحت هدایت حزب کمونیست تهاجم علیه دستگاه دولتی سرمایه‌داری-امپریالیستی را به پیش خواهند برد. فراتر از آن خوب است بدانیم، که کدام بخش از توده‌های خلق سرکوب شده از طرف دولت بورژوائی را می‌توان احتمالاً در صورت شدت‌یابی وضعیت مبارزه طبقاتی در مبارزات مشخص درگیر نمود. در حین رشد موقعیت انقلابی به هر حال اختلافات میان نیروهای سیاسی شدت خواهد یافت (قبل از همه مابین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب و جبهه بی‌طرف‌ها) و بعضی از آن‌ها، که امروز در بخشی از جبهه علیه دولت بورژوازی مبارزه می‌کنند و در حالت سخت‌تر شدن اوضاع خود را از مبارزه انقلابی کنار می‌کشند. ولی مبارزین خیلی بیشتری خود را بعنوان متحدین مشترک در طرف پرولتاریای رزمنده در جبهه‌های مبارزاتی مشخص صاف‌بندی می‌کنند. ضروری است دورنمایی درباره امکانات استراتژیکی برای خود در این مورد، قبل از همه در مورد جبهه‌های مشخص در مبارزه جهت سرنگونی حاکمیت سرمایه بوجود آوریم (در ذیل بدون در نظر داشت اهمیت آنها طبقه بندی شده‌اند):

۱ - رهایی زنان از پدرسالاری: نظام اجتماعی بورژوائی خود را بر سلسله مراتب پدرسالاری و قهر متکی می‌کند. حتی زنان زحمت‌کنشی که ریشه از طبقه کارگر ندارند (از خرده‌مالکین و اقشار فیما بین خرده بورژوازی) می‌توانند - جدا و یا با وجود شرایط قسملاً وابسته اقتصادی‌شان به سرمایه‌داری - از موضع آشتی ناپذیری در مقابل سرکوبگری پدرسالاری به فکر ضرورت مبارزه برای سوسیالیسم، بعنوان پیش‌شرط خلاصی از پدرسالاری، بیاقتند. (جهت توضیحات دقیق‌تر در این مورد مقایسه شود با «ترهایی جهت رهایی زنان»)

۲ - ضد راسیسم: بار اصلی مبارزه علیه قوانین ویژه راسیستی و راسیسم دولتی را خود مهاجرین کارگر، و همین‌طور دیگر بخش‌های سیاسی مترقی طبقه کارگر به دوش می‌کشند، که حتی در مبارزات دمکراتیک (نه فقط در مبارزات اتحادیه‌ای) ضرورت سیاسی اتحاد مبارزاتی طبقه کارگر را دریافته‌اند. فراتر از آن می‌توان بخشی از مهاجرین خرده‌بورژوا را بعلت وضعیت حقوقی و لمس کردن سرکوب روزمره‌شان به مبارزه بخواند. بخشی از اقشار فیما بین خرده بورژوازی در موقعیت‌های غیرانقلابی بر موضع لیبرالی خود تأکید ورزیده و علیه راسیسم دولتی قرار می‌گیرند. تا چه اندازه بتوان واقعاً پشتیبانی بخش آگاه آنان را در بدتر شدن اوضاع سیاسی بعنوان متحدین مشترک برای سرنگونی دستگاه قهر سیاسی بدست آورد، بستگی زیادی به توان سیاسی اقتاعی جبهه طبقه کارگر دارد. اقشار فیما بین خرده‌بورژوازی در موقعیت‌های شدیداً تعیین کننده به یک موضع لیبرالی تمایل دارند.

۳ - تأمینات اجتماعی: حداقل در کوتاهمدت در این مورد مسأله بر سر یک مبارزه تدافعی است؛ حتی خواسته‌های به ظاهر مشخص تهاجمی مثل «حداقل حقوق یا تأمین هزینه حداقل» در واقعیت امروزه سرمایه‌داری به روال ساده کردن کارکرد اداری

فقر دولتی انجام می‌پذیرد. این حتی نمی‌تواند هدف سیاست انقلابی باشد، که خودمان را برای یک تأمین اجتماعی دائمی سطح بالایی در سرمایه‌داری فعال نماییم. این کاملاً غیرواقعی است و منجر به تصورات واهی درباره سیستم گذشته و در تعارض با وظیفه اصلی ما، از جمله ضرورت بی‌ثبات نمودن حاکمیت سیستم بورژوازی قرار می‌گیرد. تاریخاً امتیازات بزرگ اجتماعی فقط داده می‌شد، تا جلوگیری رشد مبارزه طبقاتی باشد.

ولی خصلت بی‌اندازه تدافعی امروزی «جنبش اجتماعی» نه بدین معناست، که ما خود را از آن دور نگه داریم، و یا اینکه در این جنبش هیچ متحد مشترکی برای مبارزه علیه دولت بورژوازی نمی‌توان بدست آورد.

از آنجا که تأمینات اجتماعی تقریباً کلیه بخش‌های جمعیت کشور را دربر می‌گیرد - و بطور مثال مقررات بازنشستگی حتی مربوط به بخش بزرگی از خرده‌مالکین نیز می‌شود - می‌توانیم بر روی درگیر شدن بخش وسیعی قبل از همه حتی خرده مالکان و اقتشار فیما بینی در مبارزات مشخص حساب کنیم، اگر که از طرف طبقه کارگر خواسته‌های «توافق مشترک کارآمد» متناسبی پیشنهاد گردد، که مبارزه را وسعت بخشد.

۴ - دمکراسی و ضد فاشیسم: امروزه بزرگترین اهمیت در مبارزات علیه فاشیسم و ترور فاشیستی نقش است، که جوانان کارگر و بخشی از جوانان در مدارس عالی و دانشگاه‌ها بازی می‌کنند. مبارزه دمکراتیک ولی حوزه بسیار گسترده‌تری از پیش برد مبارزات جوانان علیه (خواسته‌های دولتی) فاشیسم و فاشیستی شدن دولت را دربر می‌گیرد.

از نگاه تاریخی و بعلاوه اوضاع فعلی اینطور به نظر نمی‌رسد، که گویا در اتریش بخش وسیعی از اقتشار متحدان برای مبارزه دمکراتیک آماده‌اند: هم مبارزه علیه فاشیسم اتریش و هم علیه فاشیسم نازی را بیش از همه طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست اتریش متعهد داشته است، یعنی توسط کارگران و اشخاصی که نقطه نظرات طبقه کارگر را پذیرفته بودند، حتی اگر آن‌ها از طبقات و اقتشار دیگری ریشه گرفته بودند. در اوضاع فعلی بیشتر از همه طبقه کارگر و قسماً آریستوکراسی کارگری در مورد زیر پا گذاشتن دائمی قانون اساسی و قوانین دولتی یا ایالتی از جانب استاندار کردنن بخش‌سلاپ به خشم می‌آیند.

برای خواسته‌ها و مبارزات خاص و عینی، مثلاً برای حقوق اقلیت‌های ملی یا علیه سخت‌تر شدن حق پناهندگی، یک زمینه ورود اقتشار فیما بینی خرده بورژوازی در اتحاد مشترک و رادیکال کردن آن در حین مبارزه کاملاً ممکن به نظر می‌رسد.

۵ - جنبش ضد جنگ و ضد امپریالیسم: حتی در وضعیت غیرجنگی تقریباً کلیه جوانان مرد با خدمت سربازی درگیر هستند. حتی دوستان دختر مشمولین به خدمت حداقل برای شش ماه متناثر از نظامی‌گری هستند. اگر بخش آگاه طبقه کارگر موفق شود، اصول اساسی ضد نظامی‌گری در اتریش را حفظ و تحکیم نماید، می‌تواند پشتیبانی بخش وسیعی از جمعیت کشور خارج از طبقه کارگر را، هم برای مبارزه علیه شرکت در یک جنگ مشخص و هم حتی علیه ارتش بعنوان گروه‌های قدرت خشونت‌آمیز با امکان نفوذ مؤثر درون دولت بورژوازی، بدست آورد.

از دید تاریخی جنگ‌های امپریالیستی همیشه (بمجرد اینکه کیفیت زندگی تنزل نماید هیجان‌های اولیه جنگی بریاد می‌رود) موقعیت‌هایی بوده‌اند، که هژمونی سیاسی طبقه کارگر روی بخش وسیعی از کلیه اقتشار سرکوب شده جمعیت کشور گسترش یافته و حتی انشعاب درون بورژوازی را عمیق‌تر کرده است. با این حال، ضروری است جبهه واحد طبقه کارگر بر اساس ضد نظامی‌گری از طریق کار سیاسی هدفمند در دو حوزه مهم صنعت تسلیحاتی و ارتش تحکیم گردد. اگر در این کار غفلت ورزیده شود، بورژوازی می‌تواند خیلی ساده بخش‌های مختلف طبقه کارگر در اتریش را علیه یکدیگر بشوراند.

۶ - محیط زیست: بعلاوه موضع «صرفاً - صنفی» بخش وسیع طبقه کارگر در مقابل «مشکلات محیط زیست» (بطور مثال «حفظ شغل برای من مهمتر از درختان است») کوشش علیه تخریب سرمایه‌دارانه محیط زیست تقریباً فقط در محیط زندگی طبقه کارگر انجام می‌گیرد. در میان کارگران این نظر حاکم است، که این‌ها مشکلاتی هستند، که فقط مورد علاقه کسانی است، که «مشکل دیگری جز این ندارند» - آنچه مطمئناً حتی در این ارتباط است، که خیلی از کارگران، روزانه با خطرات و آلودگی صوتی درگیرند، در مقابل آن‌هایی که برایشان باران‌های سمی یا سر و صدای خیابان عوارض جانبی آزاردهنده هستند.

اساساً لازم است دستکم پیشاهنگ طبقه کارگر، حتی در مورد مشکلات قسماً غیرقابل بازگشت تخریب محیط زیست در پسا سرمایه‌داری امپریالیسم خود را متمرکز نماید. با یک روش علمی می‌توان متحدین مشترک مشخصی را بخصوص از رده‌های اقتشار فیما بینی خرده بورژوازی برای سرنگونی سرمایه داری مخرب محیط زیست بدست آورد.

۷ - همبستگی ضد امپریالیستی با جنبش‌های آزادی بخش در کشورهای وابسته: در حین این که طبقه کارگر بدون رهبری انقلابی تقریباً خود را بر روابط مبارزات کارگری در کشورهای دیگر محدود می‌کند، بخشی از جوانان و اقتشار فیما بینی خرده بورژوازی به کار همبستگی بعنوان مهمترین حوزه فعالیت سیاسی برای جهانی بهتر نگاه می‌کنند. ولی بسیاری از این جنبش‌ها

بدون رهبری پرولتری خیلی ساده با کمک - طرفداران امپریالیستی - سازمانهای غیردولتی (NGO) منحرف گردیده و آن چه که باقی می ماند پروژه های است، که از طرف کمیساریای بخش خارجی امپریالیستی پشتیبانی خواهد گردید.

ولی اگر کمونیست ها بتوانند، ارتباط سیاسی جنبش های آزادی بخش و مبارزات مسلحانه آنها را به عرصه «جنبش - جهان - سوم» ناهمگون بکشاند، می توانند قبل از همه حتی پشتیبانی جوانان افشار غیرپرولتری را بدست آورند. درگیری های شدید و تضادهای طبقاتی آشکار در کشورهای وابسته و نیمه فئودال می تواند حتی منجر به زیر سؤال رفتن روابط امپریالیستی در اتریش - و از این طریق جهت گیری بسمت طبقه کارگر - گردد. از آنجا که امپریالیسم اتریش در شمار قدرت های بزرگ امپریالیستی قرار ندارد و فقط استثناً مستقل خودنمایی می کند، یک قدم (نسبتاً آگاهانه) بزرگ سیاسی در پشتیبانی یک جنگ رهایی بخش عادلانه، علیه (غالباً) قدرت های بزرگ امپریالیستی تا شرکت امپریالیسم خودی، مبارزه جهت سرنگونی بورژوازی امپریالیسم خودی است.

اهمیت جنبش همبستگی ضد امپریالیستی برای سیاسی کردن عمومی (قبل از همه گروه های دانشجویی و بخشی از افشار فیمابینی خرده بورژوازی) مطمئناً بزرگتر از اهمیت آن برای گسترش بلاواسطه جبهه جنگ علیه طبقه حاکم خودی و مشارکت افشار متحد بیشتر در مبارزه علیه بورژوازی است.

۸ - مبارزه برای تأمین مالی و حقوق بیکاران: بخصوص در زمان های بیکاری توده های مبارزه برای تأمین مالی و حقوق بیکاران نقشی از همیشه بزرگتر را بازی می کند. در این فاصله در اتریش تعداد بیکاران به ثبت رسیده با رقم همیشه بالای ۳۵۰ هزار نفر به رقمی همانند سال های دهه ۳۰ قرن بیستم رسیده است. سال هاست که تنظیم قوانین در ارتباط با عقلانی تر کردن وظایف و مسدود نمودن پول بیکاری هر چه شدیدتر گشته، و از این مقررات حتی افراد شاغل غیرمستقل بخش غیرپرولتری در امان نیستند. به آنها دانش آموزان فارغ التحصیل، که دارای هیچگونه قرارداد دسته جمعی اند، و در اداره کاربایی (ب.ت) تحت مقررات ویژه ای قرار دارند، اضافه می شوند. بدین خاطر در این مبارزه می توانند گروه های خارج از طبقه کارگر هم دخیل شوند.

در مبارزات مختلف علیه مقررات اجباری و برای تأمین احتیاجات اجتماعی بیکاران خطر دامن گیر شدن در مقررات جداگانه اصلاحی بسیار بزرگ است. حزب کمونیست انقلابی بدین خاطر باید بخصوص دائماً ارتباط مابین سیستم اقتصادی سرمایه داری و ارتش ذخیره صنعتی لازم برای آن را نشان دهد و روشن نماید، که مشکل تنها با سرنگونی سرمایه داری می تواند حل شود.

۹ - برای حوزه های حفاظت کارگران، قرارداد دسته جمعی: بانضمام اعتصابات همیاری بمثابة همبستگی بین المللی پرولتری برای حوزه های حفاظت کارگران و قرارداد دسته جمعی ورود جبهه متحد خارج از طبقه کارگر قابل پیش بینی نیست (تا موقعی که وضعیت بخش بزرگی از طبقه کارگر بشدت وخیم نگشته و گرسنگی اش گسترش نیافته است). علایق بخش غیرپرولتری جمعیت کشور برای وضعیت زندگی طبقه کارگر خود را - اگر محتاطانه گفته باشیم - محدود و اغلب بصورت حسرت در رده های افشار فیمابینی (مثلاً، اینکه یک کارگر کوره سنگین شیفتر کار قادر به خرید اتومبیل BMW می باشد) نگاه می دارد. بهترین نقطه آغازین ممکن برای جبهه همبستگی فرای طبقه کارگر، سوالات مشخص مثلاً در مورد قرارداد دسته جمعی فروشندگان بخش تجاری در ارتباط با ساعات باز بودن مغازه ها، است.

۱۰ - مبارزه ضد مذهبی: مبارزه ضد مذهبی، رهبری بخش وسیعی از جمعیت زحمتکشان کشور را جدا از طبقه کارگر در یک مبارزه علیه دولت بورژوائی، که در اتریش بخصوص تنگاتنگ با کلیسا و مسیحیت در مجموع مقید به همکاری است، ممکن می سازد. عادت فاشیستی مذهبی حتی بعد از ۷۰ سال پایان فاشیسم اتریش زنده است و مهم ترین بخش از حزب مردم اتریش ÖVP خود را همچنان آگاهانه در خدمت این سنت قرار می دهد (به تازگی حتی بخشی از حزب آزادیخواه اتریش (FPÖ)). بخصوص نصب صلیب و تقدم برتری کلیسای کاتولیک در مدارس و جامعه باید در مرکز ثقل تهاجم قرار گیرند، تا بتوانیم در مبارزه دشوار برای جدایی کلیسا از دولت، انزجار عمومی را بر آگاهی بی اثر سازی مذهبی توده خلق تهییج نموده و دورنمایی برای سوسیالیسم بازکنیم.

اساساً در کلیه موارد ذکر شده در بالا برای کمونیست ها ساختمان یک سازمان و کمیته توده ای طبقه کارگر یا کار در سازمان های شکل یافته تاکنونی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. می بایست با حرکت از خواسته و نیازهای طبقه کارگر هماهنگی مشترکی بوجود آورد، که به بخشی از جبهه نبرد، که امروزه هنوز در دژ دیکتاتوری بورژوازی به خوبی محافظت می شود، هجوم برد. این وظیفه حزب کمونیست است، که اعضای خود را بر مبنای کار فراکسیونی در سازمان های توده ای رهبری نماید و هجوم علیه دولت بورژوازی را به صورت هماهنگ پیش ببرد.

مبارزه علیه اتحادیه اروپا و رابطه آن با مبارزه برای انقلاب در اتریش

مبارزه برای نابودی اتحادیه اروپا، همچنین خروج اتریش از این بلوک امپریالیستی که در سطوح معینی خصوصیات یک دستگاه سرکوب دولتی را بخود گرفته، اهمیت روزافزونی می یابد. این هم برای سمت گیری مبارزات انقلابی در هر کشور

جداگانه و هم حتی برای هماهنگی و رهبری مشترک کلیه مبارزات طبقاتی در اتحادیه اروپا معتبر است، آخری حتی امروزه خیلی بیشتر از همیشه ضروری است و در صورت امکان از همکاری‌های تنگاتنگ مبارزه طبقاتی فراتر می‌رود. اتحادیه اروپا یک طرح امپریالیستی است که در سالهای اخیر در چارچوب آن هر چه بیشتر تغییرات واقعی در دستگاه قدرت حاکمین صورت گرفته است. در حال حاضر در میان مدت، اتحادیه اروپا از یک دستگاه سرکوب هر چه با ثبات‌تر مشترک هدایت شده قدرت‌های امپریالیستی بزرگ اروپا (به استثناء روسیه) برخوردار است. اساس آن را رقابت اقتصادی، سیاسی و نظامی - به سمت بیرون، امپریالیسم آمریکا (و در «کنار آن» علیه امپریالیسم ژاپن و روسیه) تشکیل می‌دهد. این پروژه بر پایه محدودیت و قسماً ادغام کنسرن‌های آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و دیگر کنسرن‌های اتحادیه اروپا، بطور روشن، خصایل یک دولت چند ملیتی را بخود گرفته است:

- متشکل از مناطق کشوری با مرزهای (محدود)؛
- یک واحد پولی مشترک با بانک مرکزی چاپ اسکناس؛
- بخش‌های مهم یک دستگاه دولتی (مجلس، نهادهای شبه دولتی مانند، کمیته‌ها و شورای وزرای واحد تصمیم‌گیری، دادگاه، ارتش، پلیس و غیره)

یکی شدن فرهنگی بسرعت در حال پیشرفت است (از جمله حمایت از زبان و آگاهی اروپایی - با تاکید بر تفاوت‌های منطقه‌ای). البته تضادهای قوی درون امپریالیستی در اتحادیه اروپا (از جمله با بریتانیا و دولت‌های کوچک امپریالیستی که علیه برتری طلبی آلمان و فرانسه هستند.) وجود دارد.

دومین پایه تحکیم واقعی اتحادیه اروپا، اشتراک منافع سرمایه‌داری انحصاری در تهاجم به داخل، علیه طبقه کارگر <خودی> است، برای اینکه با گرایش نزولی نرخ سود مقابله کند. با قانونیت بخشیدن به چهار آزادی برای سرمایه و اقتصاد بازار آزاد رقابتی همراه با حداکثر تعدیل حقوق اجتماعی، دموکراتیک و قوانین حقوق کاری در قانون اساسی اتحادیه اروپا، زمینه‌ای آماده شده است، که طبقه کارگر (حداقل در کشورهای که سازماندهی مناسبی ندارد و از نظر سیاسی فاقد قدرت لازمه است) مورد هجوم قرار گیرد.

در سراسر اتحادیه اروپا بصورت هماهنگ تمامی دست آوردهای کسب شده در مبارزه طبقه کارگر در قرن بیستم، قدم به قدم از بین برده می‌شود. تدابیری که از یکطرف حوزه اجتماعی، شرایط کاری و دستمزد و از طرف دیگر حقوق دموکراتیک کسب شده و امکانات بدست آمده جهت تاثیر گذاری را مورد هجوم قرار داده است. توسط اتحادیه اروپا تاثیر گذاری پارلمانی - سیاسی طبقه کارگر به عقب رانده می‌شود (در کمیسیون‌های اتحادیه اروپا، همانطور که لنین بر آن تاکید داشته است امکانات سرمایه مالی جهت تاثیر گذاری بر دولت و پارلمان چندین برابر بیشتر از مجالس ملی است) و نیز تاثیر اتحادیه‌های کارگری. در این ارتباط مطلب مهم این است که در کنار «هسته اروپا» برهبری قدرت‌های بزرگ امپریالیستی اتحادیه اروپا و همکاری آنها (مانند اتریش) یک اروپای - در حاشیه ایجاد شده است که تقریباً 50% اروپا را در بر می‌گیرد و آنها را مستمراً به کشورهای نیمه مستعمراتی وابسته تبدیل کرده است. امپریالیسم اتریش با انقیاد کشورهای اروپای شرقی، و صدور سرمایه، نقش ویژه تعرضی‌ای داشته و در هفت کشور از نظر اقتصادی نقش با اهمیتی دارد (و یا دومین) امپریالیسم استثمارگر است. (تذکر: برای اطلاع دقیقتر با گزارش سیاسی ما در سال ۲۰۰۵ مقایسه کنید).

آنچه که مربوط به اتحادیه اروپا و سوگیری آن می‌شود، باید در هر حال نقش پیشقراولی امپریالیسم اتریش را هم درون اتحادیه اروپا و هم تهاجم به بیرون (بطور مثال از همپاشی یوگسلاوی) و نیز در داخل (فاشیستی شدن و زودن دست آوردهای اجتماعی) در نظر داشت. و اینکه نباید از نظر دور داشت، که بدلیل سطح نازل مبارزه طبقاتی در اتریش <سیاست خانه تکانی> سریعتر از سطح اتحادیه اروپا انجام می‌گیرد. ما باید مراقب باشیم که اتحادیه اروپا و خواسته‌های آنرا بعنوان مقصر اصلی قلمداد کنیم. اتحادیه اروپا امروز در مبارزه دفاعی طبقه کارگر مسلماً دشمن اصلی نیست.

مسئله از دید مبارزات تهاجمی، طور دیگری است، هر چند که بر زمینه مبارزات صرفاً صنفی تکامل یابد. اگر ما خواستار این هستیم که سربازان اشغالگر اتریشی برگشت داده شوند و بر آورد نیازهای عمومی بار دیگر دولتی شوند، که ساعت کار کاهش یافته و تأمینات اجتماعی افزایش یابد و غیره، مستقیماً در تقابل با جبهه متخاصم اتحادیه اروپا قرار خواهیم گرفت. بمجرد اینکه طبقه کارگر در جبهه گسترده سیاسی دست به حمله بزند و دستگاه دولتی بورژوازی را تحت فشار قرار دهد، طبیعی است که سرمایه انحصاری اتریش می‌کوشد خود را با کمک دستگاه دولتی اتحادیه اروپا تثبیت نماید، برخورداری که در ابعاد بزرگتری برای شورش‌های انقلابی صادق است.

از طرف دیگر اینطور نیست که طبقه کارگر دیگر کشورهای اتحادیه اروپا ساکت بمانند و نظاره‌گر باشند. درست از منظر امروز، تصویری مضحک خواهد بود که وضعیت واقعی را وارونه خواهد کرد. طبقه کارگر دیگر کشورهای اتحادیه اروپا آمادگی و آزمون مبارزاتی بیشتری داشته و طبیعی است که در کشور خود مبارزه برای همین خواسته‌ها (و یا بیشتر) را جلو سوق دهند. مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی در اتریش باید و ضروری است که با مبارزات علیه سرمایه انحصاری در دیگر کشورهای اتحادیه اروپا و نیز کشورهای وابسته خارج از اتحادیه اروپا، یکی شود.

مبارزه انقلابی علیه سلطه سرمایه، علیه دیکتاتوری بورژوازی در اتریش، عمدتاً بطور عینی بخش‌های رهبری کننده، سرمایه انحصاری امپریالیستی را نشانه گرفته است. این مبارزه بخشی از مبارزه برای سرنگونی سرمایه انحصاری در اتحادیه اروپاست (و سهم ما در آن) بدین مفهوم شعار استراتژیک ما این خواهد بود: خروج از اتحادیه اروپا - ورود به سوسیالیسم! تنها در مبارزه‌ای انقلابی برای سوسیالیسم، اتحادیه اروپا را می‌توان با قدرت طبقه کارگر نابود کرد، و تنها در مبارزه انقلابی جهت تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر شعار: خروج از اتحادیه اروپا! جهت درست را نشان می‌دهد.

تنها امکان قابل پیش‌بینی که خروج اتریش را، بدون سمت‌گیری سوسیالیستی طبقه کارگر و توده‌های خلق از اتحادیه اروپا بمقصد برساند، می‌تواند جنبش خروج همگانی همسایگان شرقی باشد، اگر در آنجا چپاول نواستعماری و سرکوب، به جنبشی ضدامپریالیستی برای کسب حق حاکمیت ملی دولتی منجر شود. اما در چنین حالتی هم اگر توده‌های ناراضی خلق در اتریش به جنبش در کشورهای همسایه ملحق شوند، ما باید بر سمت‌گیری خود بسوی سوسیالیسم تاکید کنیم و بخشی از بورژوازی اتریش را که خواهان ایجاد «اتحاد دولتی اروپای میانه شرقی»، تحت هژمونی امپریالیسم اتریش است، از نظر سیاسی منزوی کنیم.

سلطه غالب بورژوازی را بشکنیم و ارگان قدرت متقابل برقرار نماییم،

طبقه کارگر در اتریش قدرت بزرگی است و نیروی عظیمی را در اختیار دارد - اگر آگاهانه، متحد و با هدفی روشن وارد میدان شود. واقعیت این است که بورژوازی ضعیف اتریش از روزهای اکتبر ۱۸۴۸ همیشه از این ترس داشته است که توسط پرولتاریای اتریش از نظر سیاسی و اقتصادی زیر پا گذاشته شود. و هر بار که بخش بزرگی از طبقه کارگر آگاهانه وارد میدان شده‌اند - مانند ژانویه و نوامبر ۱۹۱۸، ژوئیه ۱۹۲۷، فوریه ۱۹۳۴ و یا اینکه در اکتبر ۱۹۵۰ - طبقات حاکم در برابر قدرت عظیم طبقه کارگر به لرزه در آمده‌است. با وجود این هر باره از کمبود همبستگی مبارزاتی و قاطعیت انقلابی در عذاب بوده و پیشاهنگ تنها گذاشته شده‌است و توده‌های کارگر توسط رهبران اشرافیت کارگری عقب نگه‌داشته شده‌اند. تاریخ مبارزات طبقاتی قرن‌های گذشته بخصوص در اتریش نشان داده‌است که راه سوسیال دموکراسی راه رفرف برای رسیدن به سوسیالیسم نیست، بلکه راهی است که به شکست و فاشیسم منجر شده‌است. بورژوازی در عمل فهمیده است، که حزب سوسیال دموکراسی را بعنوان بهترین نماینده‌اش بکار گیرد اگر لازم شود، خیزش سیاسی طبقه کارگر را به مدار بورژوازی و بن‌بست ذاتی درونی سیستم کانالیزه کند. مهمترین ابزار برای تحکیم سلطه ایدئولوژیک، همیشه رسانه‌های بورژوازی و شاخه‌های گسترده شبکه‌های سوسیال دموکراسی یعنی نهادهای بورژوازی درون طبقه کارگر برای در بند نگه‌داشتن و قطع کردن کوشش‌های انقلابی آنها بوده‌اند.

در مسیر انقلاب سوسیالیستی در اتریش، حزب انقلابی طبقه کارگر باید فعالیت‌های خود را بخصوص حول دو وظیفه متمرکز کند: ایجاد یک دستگاه مقتدر تبلیغی، ترویجی حزبی (وسازمانهای توده‌ای اش) و ایجاد ارگانهای مختلف قدرت پرولتاری که کاملاً از تاثیر بورژوازی و عاملین آن درون طبقه کارگر مصون باشند.

در اتریش تضاد فاحشی بین آگاهی طبقاتی (خودبخودی) و آمادگی مبارزاتی موجود است: بخش‌های معینی از پرولتاریای صنعتی (هسته انتخاب کنندگان سوسیال دموکراسی) دارای واقعا «آگاهی طبقاتی» خوبی بمعنای محدود بوده، می‌دانند بعنوان طبقه کارگر منافعشان در نزاع دایمی با بورژوازی، بخصوص سرمایه انحصاری است. ولی همزمان به نظام سرمایه‌داری در مجموع انتقادی ندارند. از طرف دیگر افرادی هستند با مشاغل نامطمئن که بطور انگیزه‌ای منتقد سرمایه‌داری‌اند و راحتتر قابل سازماندهی‌اند. ولی بخش وسیعی از آنها از آگاهی ناقصی برخوردارند و خود را جدا از توده‌های وسیع کارگر می‌بینند و نمی‌توانند درک کنند، که تهاجم سرمایه انحصاری متوجه تمامی طبقه است، هر چند که بدی اوضاع تمامی اعضای طبقه کارگر را بیک اندازه در برنگیرد. این وظیفه کمونیست‌هاست که آگاهی طبقاتی انقلابی را مستقر نمایند - ابتدا درون بخش‌های پیشرفته کارگران صنعتی و نیز اقشار به حاشیه رانده شده پرولتاریا. تجارب نشان می‌دهد، هر جا که کسی چیز دیگری نگوید و نتواند استدلال کند، رسانه‌های بورژوازی اطلاعاتی از انسانهای منززل و بی‌علاقه را اساس استدلال خود قرار داده و بعنوان «واقعیت» مورد استفاده قرار می‌دهند (حداقل «بهنگام ضرورت»). بورژوازی درست هنگام درگیری‌های مهم سیاسی در جامعه رسانه‌های خود را بکار می‌گیرد، برای اینکه موضع خود را بعنوان «واقعیت عینی» معرفی کند.

قدرت مافوق ماشین تبلیغاتی بورژوازی، اغلب غیر قابل تسخیر بنظر می‌رسد. مثال بارز آن تغییر افکار مردم در باره اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۴ در ظرف چندماه صورت گرفت. از طرف دیگر همه پرسی سونتن دورف (Zwentendorf) در سال ۱۹۷۸ بود - بخاطر اختلافات تاکتیکی درون بورژوازی - با وجود تبلیغات وسیع رسانه‌ها به نفع آن، در نهایت جنبش وسیع توده‌ای به نه کافی لازم دست یافت. در زمانهای نسبتاً معمول صلح‌آمیز، نیروهای کمونیستی نمی‌توانند تاثیر بزرگ رسانه‌های داشته باشند. ولی این وضع می‌تواند هنگام تشدید مبارزات طبقاتی بسرعت عوض شود. در این شرایط کارگران بیشتر به همکاران مورد اطمینان خود، اعلامیه‌ها، بدیل‌های رادیویی بیشتر از رادیو اتریش (ORF) و روزنامه‌های فله‌ای گوش می‌دهند. برخورد به نخست‌وزیر حزب مردم اسپانیا (Partido Popular) انسار (Aznar) در رابطه با تحریکاتش علیه ایتا (ETA) بعد از بمب‌گذاری اسلامیست‌ها در ماه مارس ۲۰۰۴ در مادرید مثال مثبتی در این خصوص است.

حزب کمونیست انقلابی قادر است با کار درون کارخانه‌ها و مناطق شهری بخشی از مردم را در برابر رسانه‌های بورژوازی «خنثی» کند. در یک فضای درهم ریخته، عدم اعتماد مزمین در برابر اخبار رسانه‌های بورژوازی به مصونیت نسبت به تاثیر تبلیغات بورژوازی در بخش وسیعی از طبقه کارگر و خلق تبدیل شود.

برای اینکار اما انتشار مرتب یک نشریه کمونیستی (روزنامه، اعلامیه) با شبکه‌ای از مبلغان سیاسی، اضافه بر آن داشتن فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی، بخصوص در رابطه با پخش اعتصابات از ایستگاههای بزرگ و اشغال آنها توسط کارکنان - و ایجاد «فرستنده‌های بدیل» برای جبهه مبارزه ضروری است.

در یک کشور نیمه فئودال و نیمه مستعمراتی، مبارزات برای انقلاب ارضی («جنگ دهقانی») و علیه استثمار نومستمراتی و سرکوب («حق تعیین سرنوشت ملی»)، محتوا اصلی جنبش انقلابی است. هژمونی پرولتاریا در طول مبارزه عملی تامین می‌شود. بخصوص در کشورهای از نظر اقتصادی ضعیف تکامل یافته با جمعیت بزرگ دهقانی می‌توان برتری قدرت خلق را در

مناطق آزاد شده (در مقایسه با وضعیت نیمه فئودالی) در عمل ثابت نمود. تحت رهبری طبقه کارگر می‌توان در مناطق دورافتاده اقداماتی جهت بهتر کردن واقعی وضعیت زندگی توده‌های خلق بعمل آورد. بعبارت دیگر طبقه‌کارگر در کشورهای تحت سلطه و بازداشته از تکامل، نقشی را که بورژوازی در حال نضج قرن نوزده در برابر فئودالیسم داشت به عهده می‌گیرد.

برعکس در کشورهای امپریالیستی آنچه که در مرکز علاقه انقلابی توده‌های خلق قرار دارد این است که طبقه‌کارگر بهتر از بورژوازی می‌تواند حکومت کند. در اینجا رهبری پرولتاریا باید با آغاز قیام انقلابی تامین شده‌باشد و برنامه انقلابی - پرولتری درست بعد از پایان جنگ داخلی کاملاً به اجرا درآید (از جمله اجتماعی کردن کارگاه‌های تولیدی و تدوین اقتصاد با نقشه) بدین خاطر برآورد فوری چنین خواسته‌های برای متحول کردن تودها در مبارزه نقش ارزنده‌ای برای بسیج گسترده آنها بازی می‌کند. ولی برای پیشبرد و عملی‌کردن خواسته‌های انقلابی، وجود ارگانهای انقلابی ضروری است که باید هدفمند تحت رهبری حزب پرولتری ایجاد گردد.

در کشورهای با دهها سال سنت قیامهای انقلابی، مانند یک سلسله از کشورهای آمریکای لاتین، ارگان‌های پرولتری مخالف قدرت (اداری و اجتماعی) در سطوح مختلف وجود دارد، (کمیته‌های همسایگی، محلات، کمیته‌های تصرف زمین‌ها، کمیته‌های ملی دهقانی، هماهنگی نیروهای مسلح ارتش خلق و غیره). از این تجارب باید برای اتریش بیاموزیم.

بعد از خیزش‌های انقلابی ۱۹۱۸، بورژوازی خیلی سریع با کمک سوسیال دمکراسی موفق شد، تمامی ارگانهای قدرت پرولتری را منزوی و نابود کند و باقی‌مانده آنرا در دستگاه دولت بورژوازی ادغام نماید: بدین‌ترتیب شوراهای کارگری دست آخر به اطاق کار و دسته‌های مقاومت خلقی به مدافع حکومت رایش تبدیل شدند. کمونیست‌ها خیلی سریع از دسته‌های محافظ جمهوری بعداً تاسیس شده پاکسازی شدند و در سال ۱۹۲۷ ("آتش سوزی کاخ دادگستری") بمثابه قدرت حافظ نظم بورژوازی، علیه کارگران انقلابی بکار گرفته شد. تا ۱۹۳۴ این اتحاد دفاع پرولتری توسط رهبران سوسیال دمکراسی در مبارزه علیه فاشیسم بدون استفاده ماند. از این تجارب هم باید بیاموزیم.

حزب کمونیست انقلابی باید بکوشد هنگام تشدید تضادها، با اتخاذ خط جبهه واحد کارگری و در رابطه تنگاتنگ با توده‌های انقلابی در کارگاهها و محلات شهری و نیز دیگر بخش‌های طبقه کارگر (و متحدین بالقوه آن) ارگانهای شبیه شوراهای را ایجاد کند. این ارگانها اگر حزب کمونیست انقلابی یک خط درست انقلابی را تعقیب کند، می‌توانند در طول رشد انقلاب به ارگانهای هماهنگ‌کننده و تصمیم‌گیرنده در طول مبارزه انقلابی تکامل یافته و - بدین نحو به نطفه ارگان قدرت دولت پرولتری آینده تبدیل شوند. عنصر تعیین کننده این است که کمونیست‌ها جهت‌گیری روشن به قیام و تسخیر قدرت سیاسی داشته باشند و قدرت متقابل طبقه کارگر را به آن وارد کرده و مبارزه‌ای سخت و بیرحمانه را علیه تمامی نمایندگان سازش با سیستم سرمایه‌داری و دولت بورژوازی رهبری کنند.

...فرصت را بار دیگر از دست ندهیم!

نباید بار دیگر یک موقعیت انقلابی همانند سال ۱۹۱۸ بیهوده از دست برود، به این بهانه که کمونیست‌ها در سطوح تئوریک، عملی و تشکیلاتی فاقد آمادگی لازم‌اند، و یا از یک سازمان کارکشته بهره‌مند نبودند و بهمین دلیل نتوانستند طبقه‌کارگر را به قدرت رهنمون شوند.

نباید بار دیگر وضعیت یولی ۱۹۲۷ وین دو باره تکرار شود، بدون اینکه حداقل در بخش‌های از شهر ارگانهای قدرت پرولتاری حاکمیت را بدست بگیرند و با حرکت از پایگاههای سرخ فوراً دست به حمله به مراکز دستگاه دولتی بورژوازی بزنند.

نباید بار دیگر شرایطی همانند فوریه ۱۹۳۴ فراهم آید که حزب کمونیست در برابر قیام مایوسانه بخشی رادیکال از سوسیال دمکراسی واکنش نشان دهد که خیلی دیر علیه سیاست فاجعه‌بار رهبریشان برخاستند و بدون رهبری مرکزی دست به حمله زدند.

نباید بار دیگر شرایطی همانند مارس ۱۹۳۸ بوجود آید که حزب کمونیست همراه با سوسیالیست‌های انقلابی، بیهوده به دولت فاشیستی اتریش اعلام کردند که کارگران را در برابر خطر تجاوز مسلح کند.

نباید بار دیگر شرایطی همانند ۱۹۴۵ بوجود آید که طبقه حاکم فاقد دستگاه دولتی بود، ولی طبقه‌کارگر در مجموع چنان دچار روحیه‌ای خراب و بدون برنامه بود که در طول دو سال گورکن‌های جمهوری بورژوازی اول، بار دیگر تمامی قدرت را بدست گرفتند.

همچنین نباید بار دیگر، اعتصاب عمومی سازماندهی شده‌ای همانند اکتبر ۱۹۵۰ صورت گیرد، بدون اینکه کارگران انقلابی قادر باشند حتی در بخشی از کشور که از موقعیت مناسبی برخوردارند حاکمیت ائتلاف بورژوازی را تکان دهند.

و نباید شرایطی همانند اکتبر ۲۰۰۰ بوجود آید که بعد از دوماه عدم توانائی طبقه حاکم در تشکیل دولت، صدها هزار انسان به هیجان آمده، اعضای مورد تفرزدولت را مجبور کردند از طریق راهروهای مخفی، به مراسم ادای سوگند به کاخ ریاست جمهوری بروند، بدون اینکه حداقل و بطور موقت مراکز قدرت طبقه حاکم و نشانه‌های قدرت دولتی اشغال شوند.

اضافه بر اینها، برای اینکه واقعا در مسیر انقلاب سوسیالیستی در اتریش به پیش برویم، نیازمند یک حزب کمونیست انقلابی، منضبط، کارکننده و با نفوذ درون توده‌های کارگری هستیم. وین- ژوئن ۲۰۱۸

گروه ترجمه-«بدیل انقلابی برای تشکیل حزب کمونیست انقلابی»

Übersetzungskollektiv IA.RKP

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت این سازمان مراجعه کنید!

prorevol.wordpress.com ia.rkp2017@yahoo.com - iarkp.wordpress.com

Kontaktadresse: Iran-Rat, Amerlinghaus, Stiftgasse 8, A-1070 Wien

email:linksaktivist@gmx.at